

# اتحادیه کمونیست‌ها

## مارکس و انگلس و جنبش کارگری ۱۸۵۳-۱۸۴۸

---

\* اثر: کارل مارکس - فریدریش انگلس  
\* ناشر: انتشارات نسیم  
\* چاپ اول: ژوئن ۱۹۹۸ (تیر ۱۳۷۷)  
\* تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
\* شماره ثبت: 8 - 5 - 973305 - 91 ISBN

---

### مقدمه

آشنایی مارکس و انگلس با جنبش کارگری و نحوه تاثیرگذاری آن‌ها بر این جنبش، موضوع در خور توجهی است. شروع آشنایی این دو، هم زمان با فعالیت‌های انتقادی فلسفی آن‌ها و مجادلات نظری است، که با مکاتب دیگر فکری از قبیل: «کمونیسم حقیقی» در آلمان و «پرودونیسیم» در فرانسه داشتند. ولی، خصلت فلسفی پلیمیک‌های اولیه مارکس و انگلس، و به این اعتبار خصلت تنوریک این مجادلات، دو نکته مهم در نحوه تکوین فعالیت‌های این دو را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

اول این که، علاقه مارکس به فلسفه در اساس ناشی از علاقه او به سیاست بود. «هر چه عقلانی است، واقعی است و هر چه واقعی است، عقلانی» (۱) گفته معروف هگل در مقدمه‌اش بر فلسفه حقوق است. اما اگر آنچه عقلانی است، واقعی است و اگر فلسفه تفکری است که محصور زمان خویش است، در آن صورت هر نقد فلسفی به خودی خود به یک نقد اجتماعی تاریخ معاصر تبدیل می‌شود. به این معنی، فلسفه زبان معاصر مارکس برای نقد اجتماعی محسوب می‌شد و به این علت، او در نقد سیستم فلسفی هگل در وهله اول از نقد فلسفه سیاسی وی شروع می‌کند. هگلیسم، هم می‌توانست یک استنباط محافظه کارانه داشته باشد و هم یک استنباط انقلابی. اگر آنچه عقلانی است، واقعی است، می‌توانست این طور تفسیر شود که آنچه عقلانی است، بالاخره واقعی خواهد شد و برعکس باور به آنچه واقعی است، عقلانی است، به معنای توجیه و مشروع جلوه دادن واقعیت موجود هم می‌توانست تمام شود.

مارکس دقیقاً از همان جا که هگل به جامعه معاصر می‌پردازد و می‌خواهد به تضاد ظاهری بین جامعه مدنی و دولت پاسخ بگوید، شروع می‌کند و بجای سلطنت، مالکیت اشرافی، و بورکراسی، به کشف کمونیسم، الغای مالکیت و پرولتاریا می‌رسد. بنابراین، بر خلاف هگل، برای مارکس مساله این نیست که تقابل بین جامعه مدنی و دولت در جهان معاصر به مانعی بر سر تکوین از خودآگاهی انسان تبدیل شده است. برای او، جامعه معاصر بین فردیت انسان و وجود اجتماعی (ذات کمونیستی، اشتراکی، در اصلاح آلمانی *Gemeinwesen* اجتماعی، هم به معنای در اجتماع بودن است و هم به معنای اشتراکی بودن) او شکاف انداخته است. در صورتی که انسان یک کلیت واحد است. این وضعیت، ناشی از دوگانگی زندگی اجتماعی و خصوصی فرد است. زندگی اجتماعی نه امتداد زندگی فردی انسان، بلکه در تقابل با آن قرار دارد. برای مارکس، جامعه معاصر غیر انسانی است، عاملی بر سر تکامل بشر در تمامیت توانایی اوست. این، نه آن طور که هگل معتقد باشد، ناشی از خودبیگانه شدن خودآگاهی انسان است، بلکه از خودبیگانه شدن کار او در جامعه ناشی می‌شود. برای مارکس، مالکیت نه فقط عامل تحقق شخصیت انسان نیست، بلکه نفی آن است. نه فقط برای آن‌ها که تملکی ندارند، بلکه حتی برای آن‌ها که مالک هستند. بنابراین، مساله نه بر سر تفویض مالکیت برای همه، بلکه الغای آن است. بقول مارکس «وقتی پرولتاریا صحبت از نفی مالکیت خصوصی می‌کند، او در حقیقت اصلی را برای جامعه مقرر می‌کند که جامعه فی‌الحال برای او مقرر کرده است.» (۲) بنابراین، الغای مالکیت خصوصی، جهانشمول کردن موقعیت پرولتاریا است. کمونیسم نه نقطه شروع این بحث، بلکه نتیجه آن است. تنها در چنین جامعه‌ای

است، که بالاخره: «تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل همگان است.» (۳)

برای هگل، بوروکراسی تظاهر این است که دولت جهانشمول بودن انسان را متحقق کرده است. برای مارکس، طبقه جهانشمول یک پدیده تاریخی مشروط است. طبقه‌ای جهانشمول است، که مطالبات او برای جهانشمول بودن در یک مقطع معین با خواست همگانی جامعه سازگار است و توانایی تحقق این خواست را دارد. چنین طبقه‌ای «چیزی است که می‌تواند جسورانه مدعی شود که من هیچ هستم و می‌خواهم همه چیز شوم.» (۴) با ظهور پرولتاریا، تضاد بین فردیت و جهانشمول بودن انسان به حد اکمل می‌رسد. این تضاد، با الغای پرولتاریا و تضاد بین طبقات از بین می‌رود. از آنجا که مارکس در پرولتاریا امکان جهانشمول شدن معاصر و نهایی انسان را می‌بیند، برای او این طبقه از اهمیت و رسالت تاریخی برخوردار می‌شود. «پرولتاریا طبقه‌ای است که در جامعه معاصر خواستار یک موقعیت سنتی موجود نیست، بلکه خواهان یک موقعیت انسانی است. طبقه‌ای است که برای رهایی خود، باید خود را از همه عرصه‌های جامعه معاصر رها کند و برای این کار بدو همه این عرصه‌ها را آزاد کرده باشد. وقتی پرولتاریا صحبت از اضمحلال نظم اجتماعی موجود می‌کند، او در حقیقت راز وجودی خودش را برملا کرده است، یعنی چیزی که در حقیقت اضمحلال موثر این نظام است.» (۵)

شرایط ظهور پرولتاریا، با خود، امکان فائق آمدن با این شرایط را فراهم می‌کند. بنابراین، مساله نه بر سر فقر و محنت پرولتاریا، بلکه بر سر چگونگی پدید آمدن ثروت و وفور است که با امحاء او باید فراهم شود. بنابراین، فقر نه در کنار ثروت، بلکه عامل وجود آن است. مساله نه بر سر توزیع ثروت موجود، بلکه ایجاد ثروت بیشتر، پدید آوردن نیازهای جدید و شرایط ارضای این نیازهاست. کلید فهم و تغییر واقعیت موجود در مکانیسم اقتصادی است، که انسان را به عنوان یک موجود خلاق مشخص می‌کند. بنابراین:

"نه انقلاب اساسی یا رهایی جهانی انسانیت، بلکه انقلاب ناکامل، صرفاً سیاسی، انقلابی که ستون جامعه را دست نخورده باقی می‌گذارد، برای آلمان یک آرزوی تخیلی است. مبنای یک انقلاب ناکامل یا سیاسی چیست؟ مبنای آن بر این واقعیت قرار دارد، که بخشی از جامعه مدنی خود را آزاد می‌سازد و از سیادت همگانی برخوردار می‌شود، که یک طبقه معین از نقطه نظر موقعیت ویژه خود رهایی همگانی جامعه را به عهده می‌گیرد، ولی تنها به این شرط که همه جامعه نیز خود را در موقعیت این طبقه قرار دهد..."

"بنابراین امکان مثبت رهایی آلمان در کجاست؟"

"پاسخ ما چنین است: در شکل‌گیری طبقه‌ای با قید و بندهای اساسی، که اضمحلال همه طبقات است؛ در عرصه‌ای که به علت رنج همگانی‌اش از خصلت همگانی برخوردار است، که طالب حق ویژه‌ای نیست، زیرا ناحقی که به آن روا می‌شود، نه یک ناحقی ویژه، بلکه ناحقی عمومی است؛ عرصه‌ای از جامعه که دیگر نمی‌تواند خواهان عنوانی تاریخی باشد، مگر آن که این عنوان، عنوانی انسانی باشد که نه بطور یک جانبه در مقابل عواقب نظام سیاسی آلمان، بلکه بطور همه جانبه در مقابل مبنای این نظام قرار دارد؛ و بالاخره عرصه‌ای، که نمی‌تواند خود را رها کند، مگر این که خود را و در نتیجه سایر عرصه‌های دیگر جامعه را رها کرده باشد؛ در یک کلام، عرصه‌ای که ضایع شدن کامل انسانیت است و در نتیجه تنها می‌تواند با احیاء کامل انسانیت خود را احیاء کند. این انحلال جامعه به مثابه یک طبقه ویژه، پرولتاریاست."

"در آلمان هیچ شکل بندگی شکسته نمی‌شود، مگر این که همه اشکال بندگی شکسته شده باشند. آلمان، که به اکمل‌گرایی معروف است، نمی‌تواند انقلابی داشته باشد، مگر آن که آن یک انقلاب کامل باشد. رهایی آلمانی، رهایی انسانیت است. سر این رهایی فلسفه است، قلب آن پرولتاریاست. فلسفه نمی‌تواند خود را بدون پرولتاریا متحقق کند، و پرولتاریا نیز نمی‌تواند بدون فلسفه خود را فائق سازد." (۶)

دوم این که، قرار گرفتن پرولتاریا برای مارکس به عنوان عامل تحول اساسی در جامعه صرفاً محصول مکاشفات نظری او نبود. مارکس برای بار اول از اکتبر ۱۸۴۳ به پاریس رفته بود و در آنجا در تماس منظم با جنبش فکری سوسیالیستی و محافل و سازمان‌های کارگری رادیکال فرانسوی قرار داشت. برای مدتی، او با مورر (Maurer) یکی از رهبران تشکل کمونیستی کارگری آلمان، «جامعه عدالت»، هم‌خانه بود. پاریس آن زمان مرکز فرهنگی اروپا بود و حدود صد هزار

کارگر مهاجر آلمانی در آنجا کار و زندگی می‌کردند. تقریباً از همان ورود خود، مارکس رفت و آمد و نشست و برخاست را با محافل کارگری، بویژه محافل کارگری آلمان، شروع کرد. این تجربه مستقیم با زندگی و مسائل جنبش کارگری، تاثیر جدی بر بینش نظری و مشغلات فکری او به وجود آورد. در دستنوشته‌های فلسفی - اقتصادی خود در پاریس، مارکس این تجربه را چنین بیان می‌کند:

"وقتی پیشه‌وران کمونیست، تشکل به وجود می‌آورند، هدف مقدم آن‌ها آموزش و پرورش و تبلیغات است. ولی، این عمل متشکل شدن، با خود یک نیاز جدید به وجود می‌آورد. نیاز به جامعه و آنچه در ظاهر یک وسیله بود، خود به هدف تبدیل می‌شود. نتایج خیره‌کننده این پیشرفت عملی، زمانی که کارگران سوسیالیست فرانسوی گرد هم می‌آیند، به چشم می‌خورد. سیگار کشیدن، غذا خوردن، و مشروب نوشیدن، دیگر صرفاً وسیله‌ای برای معاشرت افراد نیست؛ با هم بودن، متشکل بودن، با هم لذت بردن، که بدین منظور به جامعه نیاز دارد، برای آنها نیز ضروری می‌شود؛ اخوت انسانی برای آن‌ها، نه یک عبارت تو خالی، بلکه یک واقعیت است؛ و شرافت انسانی، از همه بدن از کار فرسوده آنها می‌درخشد." (۷)

مارکس، عین همین تجربه مستقیم خود را با فویرباخ در میان می‌گذارد: "شما کافی است به جلسات کارگران فرانسوی پا بگذارید، تا قدر تازگی ناب و شرافتی که از این مردان فرسوده از کار بیرون می‌زند، را دریابید." (۸) در پاسخ مشترکی که مارکس و انگلس به سوسیالیست‌های حقیقی آلمان نوشتند، اظهاراتی به همین اندازه صریح و روشن، که محصول تجربه عملی آن‌ها از حضور در جنبش کارگری آن دوره بود، به چشم می‌خورد. (۹)

جدایی مارکس از روگه (Ruge)، سردبیر و همکار نزدیک او در نشریه «سالنامه فرانسوی - آلمانی»، اساساً محصول این رادیکالیته شدن مارکس، سیاسی شدن فلسفه او، و برجسته شدن نقش پرولتاریا به عنوان عامل تحول بخش جهان مادی برای تحقق کمونیسم بود. جای تعجب نداشت، که بیان علنی این جدایی بر سر نحوه برخورد به یکی از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی کارگری در آلمان آن زمان رخ داد. در تابستان ۱۸۴۴، در ایالت «شیلیسیا» (Silesia) چند هزار کارگر نساج دست به شورش زدند و ماشین آلات تازه‌ای که نصب شده بود و به سقوط دستمزدهای آن‌ها منجر شده بود را شکستند. قوای انتظامی این شورش کارگری را با خشونت تمام سرکوب کرد. روگه، در مقاله «پادشاه پروس و اصلاحات اجتماعی»، منکر اهمیت سیاسی این شورش شد و ادعا کرد، که این حرکت هیچ تاثیر بلافضلی بر وضعیت آلمان نمی‌تواند بگذارد، زیرا اصولاً سطح آگاهی سیاسی در این کشور پائین است. مارکس در جوابیه خود تحت عنوان «ملاحظات انتقادی بر مقاله: شاه پروس و اصلاحات اجتماعی» (۱۰)، بر اهمیت این حرکت اعتراضی کارگری تاکید کرد و آن را در مقام مقایسه با حرکات اعتراضی کارگری در انگلستان قرار داد. مارکس یادآور شد، که صرف آگاهی سیاسی برای حل مساله فقر کافی نیست. از جمله این که، در انگلستان آگاهی سیاسی بالایی وجود دارد و با این وجود فقر در سطح وسیعی یافت می‌شود. بنابراین، مارکس متذکر می‌شود که مساله نه بر سر این یا آن شکل حکومت، یا این و آن برنامه سیاسی، است. برای مارکس، نه صرف آگاهی سیاسی درباره حکومت، بلکه آگاهی طبقاتی درباره ماهیت اجتماعی تحول است که مهم است. به این معنا، مارکس یادآور می‌شود که تا آنجا که در شورش کارگران نساج آگاهی طبقاتی نضوج یافت، به همان اندازه این حرکت از هر شورش صرفاً سیاسی در انگلیس و فرانسه مهم‌تر است. بنابراین، یک انقلاب سیاسی صرفاً موقعیت فرو دست یک طبقه را در مقابل طبقه دیگر عوض می‌کند، حال آن که مساله این است:

"هر انقلاب، اجتماعی است تا آنجا که جامعه گذشته را تخریب می‌کند. هر انقلاب، سیاسی است تا آنجا که قدرت گذشته را نابود می‌کند... انقلاب بطور کلی، یعنی سرنگونی قدرت موجود و انحلال روابط گذشته، یک اقدام سیاسی است. سوسیالیسم نمی‌تواند بدون یک انقلاب متحقق شود. ولی وقتی فعالیت سازمان‌گرا آن شروع می‌شود، وقتی اهداف مشخص آن عرضه می‌شوند، وقتی روح آن نمایان می‌شود، در آن زمان سوسیالیسم دیگر پوشش سیاسی خود را بدور می‌اندازد." (۱۱)

مسیری که انگلس طی کرد، بدون شباهت به مسیر مارکس نیست. او برای اولین بار در نوامبر ۱۸۴۲، بعد از اعتصاب عمومی چارتیست‌ها در انگلیس، وارد آن کشور شد و تا اوت ۱۸۴۴ در آنجا ماند. "هم زمان با تئوری کمونیستی که اتحادیه و وایتلینگ طرح می‌کردند، تئوری کمونیسم بسیار متفاوت دیگری پا به عرصه وجود می‌گذاشت. زمانی که من

در منچستر زندگی می‌کردم، بطور ملموسی دریافتم که عوامل اقتصادی که تا بحال تمام تاریخ نویسان برای آن‌ها نقشی جزئی قائل بوده و یا اصولاً هیچ‌گونه نقشی قائل نبودند، حداقل تحت شرایط نوین، قدرت تعیین کننده‌ای در جهان می‌باشد؛ که این عوامل اقتصادی، علت تضادهای طبقاتی معاصرند؛ که در آن کشورهایی که به علت رشد عظیم صنعت (مانند انگلستان)، این تضادها بطور روشنی تکوین یافته‌اند، احزاب سیاسی جدید، مبارزات حزبی نوینی به وجود می‌آورند و نتیجتاً سیمای تاریخ سیاسی را کاملاً تغییر می‌دهند." (۱۲) از این رو، برای انگلس، کمونیسم یک آرمان اخلاقی نبود و بر خلاف «سوسیالیسم حقیقی» آلمان، او کمونیسم را وضعیتی نمی‌دید که در آن، پرولتاریا صرفاً برای ارضای حس طمع و خودخواهی خود خواهان برخوردار شدن از برابری در استفاده از امکانات مادی جامعه شده است. از این رو، در ژانویه ۱۸۴۳ دعوت رهبران اتحادیه کمونیست‌ها، که کماکان از سوسیالیسم حقیقی آلمان مایه می‌گرفتند، را برای عضویت در این تشکل رد کرد. سال‌ها بعد، خود او این تجربه را چنین بازگو کرد: "با وجود این که در آن ایام برداشت‌های ما در جزئیات معینی اختلاف داشت و تکبر تنگ نظرانه فلسفی من بحد کافی تلافی کمونیسم تنگ نظرانه مساوات‌گرای آن‌ها را می‌کرد، ولی در ایام جوانیم، که تازه پا به سن می‌گذاشتم، تاثیر عمیقی را که این سه مرد بر روی من گذاردند، هرگز نمی‌توانم فراموش کنم." (۱۳) در مقابل، او مکتب فلسفی کمونیسم آلمانی، که خود را جزو آن می‌دانست، به عنوان نگرشی توصیف می‌کند که: "یک انقلاب اجتماعی، بر اساس مالکیت اشتراکی، تنها وضعیت بشریت است که با اصول انتزاعی آن هم خوانی دارد." از این رو، آلمان محتوم به کمونیسم بود، زیرا: "آلمانی‌ها یک ملت فیلسوف ماب هستند، و نمی‌توانند و نمی‌خواهند این کمونیسم را به مجرد این که این کمونیسم بر مبانی محکم فلسفی قرار بگیرد یعنی نتیجه اجتناب ناپذیر فلسفه خودشان باشد، کنار بگذارند. و این وظیفه‌ای است، که ما باید به آن اهتمام ورزیم." (۱۴) طی اقامت‌اش در لندن، انگلس با روزنامه چارترست‌ها همکاری می‌کرد و شروع به جمع‌آوری مشاهدات و اسناد برای کتاب «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» کرد، که در ژوئن ۱۸۴۵ بالاخره منتشر شد و با استقبال زیاد در آلمان و خارج از آن کشور مواجه گردید.

انگلس در اوایل سپتامبر ۱۸۴۴، بر سر راه به آلمان در پاریس با مارکس ملاقاتی داشت. او بعدها نوشت: "زمانی که من مارکس را در تابستان ۱۸۴۴ در پاریس ملاقات کردم، توافق کامل ما بر سر مسایل تئوریک روشن بود و آن زمان را می‌توان سرآغاز کار مشترک ما دانست. هنگامی که دوباره در بهار ۱۸۴۵، هم دیگر را این بار در بروکسل ملاقات کردیم، مارکس دیگر نکات عمده تئوری ماتریالیستی تاریخ خود را تکوین داده بود. از آن پس، ما برای تدقیق این چشم‌انداز جدید و اتخاذ آن به عرصه‌های مختلف اهتمام ورزیدیم." ولی، انگلس ادامه می‌دهد: "ما مایل نبودیم، که این نتایج علمی نوین را در مجلدهای قطور فقط برای اطلاع جهان «آگاه» عرضه کنیم. هر دوی ما تماماً در جنبش سیاسی درگیر بودیم، در بین روشنفکران بویژه در استان‌های غربی آلمان طرفدارانی داشتیم و از روابط وسیعی با پرولتاریای متشکل برخوردار بودیم. البته وظیفه ما بود، که بینش خود را بر پایه علمی استوار و مستحکم سازیم. ولی به همان اندازه هم وظیفه داشتیم، که پرولتاریای اروپا را بطور عام و پرولتاریای آلمان را مشخصاً به سوی باورهای خود جلب نمائیم. ما به مجرد این که مسائل را برای خود روشن کردیم، دست به کار شدیم." (۱۵)

در ژوئیه ۱۸۴۷، یعنی سه ماه بعد از ورود انگلس به بروکسل، مارکس و انگلس تصمیم به یک سفر شش هفته‌ای به انگلیس گرفتند. در مسیر بازگشت خود از منچستر، در لندن توفقی داشتند. در آنجا با جورج هارنی، سردبیر با نفوذترین روزنامه کارگری وقت انگلیس، «ستاره شمال»، ملاقات کردند و انگلس، مارکس را با رهبران سازمان کارگران آلمانی در لندن آشنا کرد. این تماس، سرآغاز مشغلات بعدی مارکس با اتحادیه کمونیست‌ها بود. آن‌ها هم چنین با رهبران جریان‌های سیاسی کشورهای دیگر مذاکره کردند و تشکل بین‌المللی دموکراتیک را بنیاد گذاشتند. این تشکل، به نام «برادری دموکراتیک» در سپتامبر ۱۸۴۵ شروع به فعالیت کرد.

پس از رسیدن به بروکسل، مارکس و انگلس کار خود را بر روی «ایدئولوژی آلمانی» شروع کردند. این کتاب قرار بود، جوانب مختلف نظریه ماتریالیستی تاریخ آن‌ها را تبیین کند و با باورهای غالب فلسفی در جنبش کارگری آن زمان که از «سوسیالیسم حقیقی» و «فویرباخ» متأثر بود، درگیر شود. در حین این کار، ویلهلم ولف، رهبر کارگری ناحیه «شیلی سیبا»، که قبلاً در آنجا شورش معروف کارگری رخ داده بود، یک باره به در خانه مارکس در بروکسل می‌رسد. او، به

خاطر اشاعه کمونیسم در بین دهقانان فقیر این منطقه، تحت تعقیب بود. با کمک او، مارکس و انگلس «جامعه کارگران آلمان» را در بروکسل بنا می‌کنند. ولی فعالیت محلی برای مارکس و انگلس کفاف نمی‌داد. آن‌ها، بنابراین برای بسط روابط خود با جنبش سوسیالیستی کشورهای دیگر، «کمیته مکاتباتی کمونیستی» را ایجاد کردند. هدف این کمیته، همانطور که مارکس به پرودن نوشت، این بود که: "سوسیالیست‌های آلمانی را در تماس با سوسیالیست‌های انگلیسی و فرانسوی قرار دهد. غیرآلمانی‌ها را در جریان جنبش سوسیالیستی که در آلمان تکوین پیدا خواهد کرد، بگذارد و آلمانی‌های مقیم آلمان را از پیشرفت سوسیالیسم در فرانسه و انگلس مطلع کند... این اقدام، قدمی است توسط جنبش اجتماعی برای آن که در تجلی ادبی‌اش خود را از محدودیت‌های ملی خلاص کند." (۱۶) این کمیته، که اولین فعالیت جدی مارکس در عرصه سیاست بود، به نطفه همه تشکل‌های بعدی بین‌المللی کارگری در آن دوره تبدیل شد.

مهم‌ترین دستاورد این کمیته مکاتباتی، ایجاد روابط نزدیک بین مارکس و انگلس و کمونیست‌های آلمانی در لندن بود، که در آن زمان بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین جامعه کارگران آلمانی را تشکیل می‌دادند. چه در مکاتبات رد و بدل شده بین مارکس و انگلس و اتحادیه کمونیست‌ها در لندن، و چه از طریق مباحثات انتقادی که این دو درباره نظرات و مواضع اتحادیه کمونیست‌ها در جلسات «جامعه کارگران آلمان» در بروکسل انجام داده بودند، اتحادیه دریافته بود که مارکس و انگلس از نظرات صائب و مهمی برای فعالیت جنبش کمونیستی کارگری آلمان برخوردارند و می‌توانند رهبران فکری و قابل اتکاء آن باشند. از این رو، اتحادیه کمونیست‌ها مایل بود آن‌ها را برای فعالیت نزدیک‌تر به خود جلب کند. در این باره، در بهار ۱۸۴۷، مول، یکی از رهبران اتحادیه کمونیست‌ها، مارکس را در بروکسل ملاقات کرد و سپس برای دیدار با انگلس در پاریس به آنجا مسافرت کرد. «قصد سفر وی این بود، که بنا به تقاضای مصرانه رفقاییش یک بار دیگر از ما برای ورود به اتحادیه دعوت به عمل آورد. آن‌ها همه به صحت کلی نظرات ما معتقد شده بودند و به همان اندازه نیز اعتقاد داشتند زمان آن فرا رسیده است، که اتحادیه را از اشکال سنتی و شیوه‌های توطئه‌گرانه‌اش برهانند. اگر ما به اتحادیه وارد می‌شدیم، در آن صورت به ما در کنگره‌ای فرصت داده می‌شد تا کمونیسم انتقادی خودمان را به صورت مانیفستی در برابر اعضاء قرار دهیم، که پس از آن به عنوان مانیفست اتحادیه انتشار یابد. به علاوه ما می‌توانستیم، سهم خودمان برای جایگزینی سازمان مهجور اتحادیه با تشکیلاتی که با اهداف و زمان جدید سازگار باشد را ایفاء کنیم.» (۱۷)

اولین کنگره اتحادیه در تابستان ۱۸۴۷ در لندن برگزار گردید. قبل از هر چیز، کنگره مساله تجدید تشکیلات را بررسی کرد. آنچه از تقسیمات مرموز تشکیلاتی دوره توطئه‌گری اتحادیه باقی مانده بود، تماما به دور ریخته شد. تشکیلات اتحادیه، به صورت: انجمن‌ها، محافل، محافل رهبری کننده، کمیته مرکزی و کنگره در آمد و "اتحادیه کمونیست‌ها" نام گرفت. ماده اول نظامنامه اتحادیه به این صورت تغییر کرد: "هدف اتحادیه سرنگونی بورژوازی و استقرار حکومت پرولتاریا، از میان بردن جامعه بورژوازی متکی به اختلافات طبقاتی و بنیان گذاری یک جامعه بدون طبقه و بدون مالکیت خصوصی است." (۱۸) در این کنگره، ویلهلم ولف نماینده "انجمن بروکسل بود و انگلس "انجمن‌های" پاریس را نمایندگی می‌کرد. ولی، مارکس حضور نداشت. دومین کنگره، در اواخر روزهای نوامبر و اوایل روزهای دسامبر همان سال برگزار گردید. این بار، مارکس حضور داشت و مبنای نظری کمونیسم انتقادی خود را بطور مبسوط توضیح داد. پس از ده روز مذاکره و بحث، تضادها و تردیدها بر طرف شد و اصول پایه‌ای مطرح شده از طرف مارکس و انگلس با اتفاق آرا پذیرفته گشت و کنگره به این دو، مسئولیت نوشتن یک مانیفست جدید را محول کرد.

پس از بازگشت به بروکسل، مارکس در کنار نوشتن مانیفست، در سازمان دموکراتیک فعال بود و به تاسیس شعبه جدید آن در شهر گنت کمک کرد. تاسیس این شعبه جدید، یک موفقیت بزرگ بود و با استقبال جدی کارگران آلمانی مواجه شد. (۱۹) هم زمان، مارکس اولین نتیجه مطالعات اقتصادی خود را تحت عنوان یک مجموعه سخنرانی که بعدا به صورت کتاب «کارمزدی و سرمایه» منتشر شد، در جلسات «انجمن کارگران آلمانی» در بروکسل ارائه داد. چند هفته قبل از آغاز فوریه ۱۸۴۸، یعنی شروع موج انقلابی در سراسر اروپا، نسخه دستی مانیفست به لندن فرستاده شد و در آنجا به چاپ رسید. شعار قبلی اتحادیه، "انسان‌ها همه برادرند"، جای خود را به شعار نوینی داد: "کارگران جهان متحد شوید".

خبر انقلاب ۲۶ فوریه همان روز به بروکسل رسید. کمیته مرکزی لندن اتحادیه، اختیارات خود را به جمع رهبری کننده اتحادیه در بروکسل واگذار کرد. (۲۰) روز ۲۸ فوریه، یک تظاهرات ملایم در بروکسل برگزار شد و ویلهلم ولف به عنوان یکی از رهبران تظاهرات دستگیر شد. دولت لیست توابع خارجی را که در بروکسل زندگی می‌کردند و باید بلافاصله اخراج می‌شدند، تهیه کرد. در ردیف اول این لیست، اسم مارکس بود. «تشکل دموکراتیک» که مارکس ریاست آن را به عهده داشت، از دولت مطالبه کرده بود که کارگران را مسلح کند و برای دولت موقت فرانسه یک پیام تبریک بفرستد. دو هفته قبل، مارکس یک وجه ۶۰۰۰ فرانکی را به ارث برده بود و دولت بلژیک مدعی بود که او این مبلغ را برای خرید اسلحه و مهمات جهت تسلیح کارگران صرف کرده است. در اسناد و مکاتباتی که از مارکس به جای مانده است، اظهار نظری که مستقیماً موید این ادعا باشد وجود ندارد. ولی این که مدتی کوتاهی بعد از این واقعه و پس از ورود مارکس به پاریس چیزی از این وجه قابل ملاحظه، که معادل هزینه زندگی سه سال مارکس و خانواده‌اش بود، برای او باقی نمانده بود، اشاره کافی است که ادعای پلیس صحت داشته باشد و مارکس بدون ذره‌ای ملاحظه، دستمایه مهم زندگی خود را سخاوتمندانه وقف انقلاب کارگران در بلژیک کرده باشد. به هر حال، روز سوم مارس ۱۸۴۸، مارکس حکم اخراج خود را که به امضاء شاه بلژیک رسیده بود، از دست پلیس بروکسل دریافت کرد. عصر همان روز، کمیته مرکزی جدید اتحادیه در خانه مارکس تشکیل جلسه داد و با توجه به این که اعضای آن در حال حرکت به پاریس بودند، تصمیم به انحلال خود گرفت و تمام اختیارات را به مارکس واگذار کرد و از وی خواست تا بلافاصله در پاریس کمیته مرکزی دیگری دایر کند. (۲۱) مارکس، به موجب حکم اخراجش، می‌بایست طی ۲۴ ساعت بلژیک را ترک می‌کرد. خوشبختانه همان روز، مارکس جواب موافق برای ورود به پاریس را از دولت موقت فرانسه دریافت کرد. ولی، اخراج مارکس با دستگیری و توقیف موقت همسر او نیز همراه بود. همه این ماجرا چنان مفتضحانه بود، که برخی از نمایندگان مجلس ملی بلژیک که به مارکس سمپاتی داشتند، دولت را استیضاح کردند و این به استعفای کمیسیون پلیس مربوطه منجر شد. شور انقلابی، سر و پای مهاجرین آلمانی مقیم پاریس را فرا گرفته بود. قبل از ورود مارکس، تشکل دموکراتیک آلمانی‌ها، که بزرگ‌ترین جریان مهاجرین آلمانی بود، تصمیم گرفته بود که یک لژیون نظامی برای حمله به آلمان تشکیل دهد. این لژیون، و لژیون‌های مشابه آن که توسط مهاجرین کشورهای دیگر مقیم فرانسه تشکیل شد، از حمایت دولت موقت فرانسه برخوردار بود. زیرا دولت موقت امیدوار بود با چنین روشی از شر تعداد زیادی خارجی دردرساز راحت شود. دولت موقت برای حرکت آن‌ها بطرف مرز، علاوه بر تامین محل استقرار، برای هر شرکت کننده در لژیون، نیم فرانک هم هزینه سفر تا مرز می‌داد. مارکس و انگلس با چنین روشی مخالف بودند، زیرا: "تهاجم به داخل کشور، به قصد پیاده کردن انقلاب صادر شده از خارج، آن هم در گرماگرم هیجان آلمان آن زمان، خود به معنی ایجاد مانعی در راه انقلاب آلمان، تقویت حکومت‌ها و تسلیم نمودن لژیون‌های بی دفاع به دست سربازان آلمانی بود." (۲۲) روز ۱ آوریل ۱۸۴۸، لژیون مهاجرین آلمانی از مرز رد شد و با ارتش منظم پروس درگیر شد. در مدت کوتاهی این لژیون تار و مار شد.

در مقابل این ماجراجویی‌ها، مارکس و انگلس با کمک چهار انجمن اتحادیه کمونیست‌ها در پاریس یک کلوب کارگران آلمان تشکیل دادند، که تا آخر مارس ۱۸۴۸ تعداد اعضای آن به ۴۰۰ نفر می‌رسید. هم زمان، کمیته مرکزی اتحادیه در پاریس تشکیل شد و آنجا سند «مطالبات حزب کمونیست آلمان» (۲۳) تهیه و توسط اعضای کمیته مرکزی جدید به امضاء رسید. این سند، بعداً، در تمام آلمان پخش گردید.

در اواسط ماه مارس ۱۸۴۸، اوضاع آلمان شروع به تغییر کرد. مارکس و رفقای هم فکر او تصمیم گرفتند بدون ماجراجویی سایر مهاجرین آلمانی به آلمان برگردند. آن‌ها توانستند به کمک دوستانی که در دولت موقت فرانسه داشتند، برای بازگشت اعضای اتحادیه به آلمان، از این دولت همان تسهیلات مالی را بگیرند که پیشتر در اختیار اعضای لژیون‌های نظامی خارجی قرار داده بود. تقریباً همه اعضای اتحادیه که در فرانسه بودند، با برخوردار شدن از هزینه مسافرت به شهرهای مختلف آلمان بازگشتند، با این نیت که در اولین فرصت شبکه سراسری اتحادیه در آلمان را به وجود آورند. هر یک از اعضای اتحادیه، حداقل دو سند مهم را با خود به آلمان برد: مانیفست کمونیست و مطالبات حزب کمونیست در آلمان، ورقه‌ای شامل ۱۷ مطالبه که در اواسط ماه مارس توسط مارکس و انگلس تهیه شده بود.

در اوایل ماه آوریل، مارکس و انگلس نیز پاریس را ترک کردند و به شهر ماینز در آلمان مسافرت کردند. آن‌ها در این شهر برای دو روز توقف داشتند و با «اعضای تشکل تعلیماتی کارگران» که کمی قبل‌تر فراخوان ایجاد سازمان سراسری کارگران در آلمان را داده بود (۲۴)، درباره پیشبرد این امر مذاکره کردند. آن‌ها سپس به کلن نقل مکان کردند.

کلن در آن زمان مرکز صنعتی‌ترین بخش پروس محسوب می‌شد و اولین شهری بود که پس از شروع موج انقلابی ۱۸۴۸ شاهد حرکات اعتراضی توده‌ای کارگران بود. قبل از ورود مارکس به کلن، رهبران اتحادیه کمونیست‌ها در این شهر یک تشکل کارگری بوجود آورده بودند، که طی چند ماه اول از ۸۰۰۰ عضو برخوردار شده بود. بنابراین، وقتی مارکس به کلن رسید، جنبش طبقه کارگر فی‌الحال در جریان بود. کمی بعد از اقامت خود در کلن، مارکس رهبران اتحادیه را به خاطر محدود کردن فعالیت‌های تشکل کارگران به مسائل اقتصادی مورد انتقاد قرار داد. وی، سیاستی را که به انزوای کارگران از روند سیاسی تحولات آن زمان منجر می‌شد، نادرست اعلام کرد و خود در ایجاد یک تشکل سیاسی وسیع، جامعه دموکراتیک در کلن، که بخش چپ و پرولتری جنبش سیاسی برای تحولات دموکراتیک در آلمان را نمایندگی می‌کرد، شرکت کرد.

تا اواسط ماه مه، دیگر از اتحادیه کمونیست‌ها، به عنوان یک سازمان سیاسی، فعالیت متشکلی باقی نمانده بود. زیرا برخی از انجمن‌های آن منحل شده بودند و تمام تماس‌های خود را با اتحادیه قطع کرده بودند. برخی از انجمن‌هایی که کماکان فعال بودند، حتی تلاشی به برقرار کردن این تماس‌ها نکردند. برعکس، شروع به آن کردند که هر کدام در محل اقامت‌شان یک جنبش جداگانه کوچک برای خود به وجود بیاورند. و بالاخره شرایط در هر یک از بخش‌های آلمان، هر یک از ایالات، هر یک از شهرها، به نوبه خود آنقدر متفاوت بود که اتحادیه صرفاً قادر بود برای هدایت فعالین خود فقط به صدور رهنمودهای کلی اقدام کند. "خلاصه کلام، در آن لحظه که علل ضروری وجود یک اتحادیه مخفی منتفی شده بود، وجود خود اتحادیه نیز دیگر معنائی نداشت." (۲۵) اتحادیه همه جا بود و هیچ جا نبود. برای مارکس نیز وجود یک اتحادیه مخفی در شرایطی که امکان فعالیت وسیع علنی به لطف تکان‌های انقلابی مقدر شده بود، زاید به نظر می‌رسید. "ولی، در اثنای دوران انقلاب در آلمان، فعالیت آن (اتحادیه - ویراستار) خود به خود منتفی شد، زیرا که در آن دوره، راه‌های موثرتری برای بیان مقاصد آن باز بودند." (۲۶) در مقابل، مارکس دست اندر کار انتشار یک روزنامه کثیرالانتشار برای سراسر آلمان شد. روزنامه‌ای که هدف خود را تبلیغ و اشاعه سیاست‌های پرولتری در قبال تحولات دموکراتیک آن زمان آلمان قرار داده بود. انگلس، بعدها، درباره علت اتخاذ این تصمیم که به انتشار روزنامه «نویه راینیشه زایتونگ» منجر شد، چنین توضیح می‌دهد: "اگر ما این کار را نکرده بودیم، اگر ما وارد جنبش نشده بودیم، و از بخش پرولتری واقعا موجود و پیشرفته آن حمایت نکرده بودیم، در آن صورت آنچه برای ما باقی می‌ماند انجام دهیم، این بود که کمونیسم را در یک نشریه محلی موعظه کنیم و یک فرقه کوچک و نه یک حزب بزرگ برای عمل را تاسیس کنیم." (۲۷) برای راه انداختن این پروژه، مارکس باز از جیب خود بطور جدی مایه گذاشت. نشریه «نویه راینیشه زایتونگ» از همان شروع کار نشریه‌ای بود، که سراسر آلمان را مخاطب قرار می‌داد و از این رو بخش اخبار و مسائل محلی آن کم بود. بزودی تیراژ این نشریه به ۵۰۰۰ نسخه رسید و این در مقیاس آن زمان، این نشریه را به یکی از بزرگ‌ترین جراید یومیه آلمان تبدیل کرد. بسط تیراژ نشریه، و استقبال روزافزون از مطالب آن، امکانات مالی بیشتری را می‌طلبید. در ماه ژوئیه ۱۸۴۸، نشریه برای تداوم انتشار خود دیگر با مشکلات جدی مالی دست به گریبان بود.

در اواسط ماه اوت، کنگره دموکرات‌های ایالت راین در کلن برگزار شد. نتیجه اصلی کار این کنگره، به مدد تلاش‌های مارکس و سایر هم‌فکران او این بود که جامعه دموکرات‌ها باید میزان آژیتاسیون خود در بین کارگران کارخانه‌ها را بیشتر کند. در این کنگره، مارکس هم چنین به عنوان یکی از رهبران اصلی این جنبش و همین‌طور رهبر بلامنازع جناح سوسیالیستی آن شناخته شد.

در پایان ماه اوت، مارکس تصمیم گرفت برای آشنایی با رهبران تشکل دموکرات‌ها در برلین و وین و همین‌طور جمع‌آوری کمک مالی برای تداوم انتشار نشریه «نویه راینیشه زایتونگ» به این دو شهر مسافرت کند. در وین، او برای دو هفته اقامت کرد. کمی پیش از ورود او به وین، جنبش کارگری این شهر بشدت سرکوب شده بود و در نتیجه تحولات بعد از آن کنترل شهر برای مدت کوتاهی در اواخر اکتبر بدست نیروهای دموکرات افتاد. مارکس در جلسه باشگاه

دموکراتیک شهر دخالت کرد و در آنجا در بحث مربوط به استعفای دولت، بجای ارجاع این تقاضا به امپراطور، خواهان این شد که مساله به نمایندگان مردم در پارلمان محول شود. روزنامه «رادیکال» در گزارش خود از این جلسه نوشت: "آقای مارکس معتقد است تفاوتی نمی‌کند، که چه کسی وزیر باشد، زیرا که در اینجا نیز مثل پاریس موضوع بر سر مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریاست. سخنرانی ایشان بسیار پر معنی، تند و آموزنده بود." (۲۸) مارکس هم چنین در طول اقامت خود، دو سخنرانی در تشکل کارگری وین داشت که یکی درباره تکوین جنبش کارگری اروپا بود و دیگری تکرار سخنرانی قبلی او در بروکسل درباره "کارمزدی و سرمایه" (۲۹).

وقتی مارکس به کلن برگشت، اوضاع شهر را بسیار آشفته یافت. رابطه بین اهالی شهر و سربازان پادگان مجاور آن بسیار حساس شده بود. برای کنترل اوضاع و جلوگیری از درگیری‌های ناخواسته، یک تجمع دو هزار نفره به ابتکار «نویه راینیشه زایتونگ» در شهر تشکیل شد. در این تجمع، یک «کمیته امنیت عمومی» با سی عضو انتخاب شد. در این کمیته، مارکس و اکثر اعضای هیات تحریریه نشریه «نویه راینیشه زایتونگ» شرکت داشتند.

در ماه سپتامبر، دولت پروس از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار شد و بخشی از بورژوازی برای جلوگیری از تشدید اوضاع سیاسی و بی ثبات شدن موقعیت دولت، با آن کنار آمدند. در نتیجه، دولت پروس فشار خود بر جریان‌های اپوزیسیون، بویژه تشکل‌های کارگری را تشدید کرد. تعدادی از رهبران اپوزیسیون دستگیر شدند و برای بقیه حکم بازداشت صادر شد. با توجه به قطبی شدن اوضاع اجتماعی و تحرک بیشتری که در جنبش کارگری برای اعمال استقلال خود صورت می‌گرفت، سیاست تحریریه «نویه راینیشه زایتونگ» تغییر کرد و بجای پرداختن به مسائل عمومی سیاسی، فضای بیشتری بطور مشخص به مطالبات و خواست‌های کارگری اختصاص یافت. مارکس، خود نیز دیگر بیشتر و مستقیم‌تر در تشکل کارگری کلن دخالت می‌کرد. رهبران قبلی این تشکل، یکی پس از دیگری دستگیر یا فراری شدند. تشکل کارگری کلن به مارکس رجوع کرد و از او خواست تا ریاست این تشکل را عهده‌دار شود. مارکس ضمن قبول این مسئولیت، یادآور شد که: "موقعیت او در کلن دشوار و نامطمئن است و پاسخی که در مورد تقاضای تجدید تابعیت از وزیر کشور سابق، کول وتر، دریافت کرده است، بیشتر به یک حکم اخراج شباهت دارد و به هر حال، بر علیه این موضوع به مجلس ملی شکایت خواهد کرد. از طرف دیگر، او ظاهراً به خاطر یک جرم مطبوعاتی به دادگاه فراخوانده شده است. علاوه بر این، به علت پراکنده شدن هیات تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ"، کارهای زیادی در پیش دارد. ولی، با وجود همه این‌ها حاضر است که بطور موقتی، تا زمان آزاد شدن دکتر گوت شالک، با تقاضای کارگران موافقت نماید... دولت و بورژوازی باید اطمینان حاصل کنند، که علی‌رغم پیگردهای آن‌ها، همواره افرادی وجود دارند که آماده آن هستند که خود را در خدمت کارگران قرار دهند." (۳۰)

در پاییز ۱۸۴۸، فشار بر سازمان‌های چپ و رادیکال تشدید شد. برای اعضای هیات تحریریه «نویه راینیشه زایتونگ» یکی بعد از دیگری، به دلایل ساختگی، حکم بازداشت صادر می‌شد. در ۱۸ نوامبر ۱۸۴۸، مارکس به همراه سایر اعضای کمیته رهبری دموکرات‌های ایالت راین، یک فراخوان سه ماده‌ای را امضاء کرد. (۳۱) مضمون اصلی این فراخوان، دعوت اهالی به پرداختن مالیات‌های خود به دولت بود. پس از آن، روزنامه «نویه راینیشه زایتونگ» صفحه اول خود را با شعار: «ما دیگر مالیات نمی‌پردازیم» مزین کرد. دادستان بر علیه این فراخوان، کیفرخواست یک جرم جنایی را صادر کرد. این شروع یک رشته احضاریه‌هایی بود، که مارکس از طرف دادگاه کلن از آن پس دریافت کرد. در ماه نوامبر، مارکس، انگلس، و کورف (صاحب امتیاز نویه راینیشه زایتونگ) به اتهام افتراء به دادگاه احضار شدند. (۳۲) مارکس در دادگاه از خود و هم‌کارانش به خوبی دفاع کرد و با کف زدن‌های ممتد چند صد نفر از حضار، که برای ابراز حمایت از او در دادگاه شرکت کرده بودند، مواجه شد.

فشار بر «نویه راینیشه زایتونگ»، علیرغم موفقیت مارکس در دادگاه و حمایت عمومی که از طرف مردم از او شده بود، کم نشد. مقامات نظامی نیز اکنون شروع به اعمال فشار و تهدید شخص مارکس کردند. انگلس چگونگی برخورد او و سایر دست‌اندرکاران نشریه «نویه راینیشه زایتونگ» به تهدیدهای مقامات نظامی را سال‌ها بعد اینطور بیان می‌کند:

"آیا ما می‌توانستیم به فعالیت‌های خودمان بدون مزاحمت ادامه بدهیم، آن هم در شرایطی که دفتر روزنامه درست در مقابل یک قلعه نظامی دست اول پروس با ۸۰۰۰ سرباز قرار داشت؛ البته ۸ تفنگ با سرنیزه و

۲۵۰ فشنگ تیزی که در اطاق تحریریه وجود داشت و کلاه سرخ ژاکوینی حروف چینان دفتر نشریه ما را هم برای افسران پادگان مجاور به یک قلعه تبدیل کرده بودند که نمی‌توانستند آن را با یک حمله غافلگیرانه و ضربتی تسخیر کنند." (۳۳)

ولی، روزهای «نویه راینیشه زایتونگ» دیگر به سر آمده بود. هر چه اوضاع سیاسی آلمان قطبی‌تر می‌شد، به همان اندازه دموکرات‌ها تمایل بیشتری به مماشات با دولت پروس از خود نشان می‌دادند و از دامن زدن به هر گونه حرکت اعتراضی غیرقانونی گسترده پرهیز می‌کردند. در ماه آوریل، یک ماه قبل از توقف انتشار «نویه راینیشه زایتونگ»، مارکس رابطه خود با دموکرات‌ها را قطع کرد و فراخوان برقراری روابط نزدیک‌تر بین تشکل‌های کارگری، که از ترکیب متجانس بیشتری برخوردار بودند، را داد. سه روز قبل از این تصمیم، تشکل کارگری کلن همه تشکل‌های کارگری ایالت راین را به متحد شدن فراخوانده بود. (۳۴) روز ۱۶ آوریل، مجمع عمومی تشکل کارگری کلن تصمیم گرفت، که همکاری خود با تشکل دموکراتیک ایالت راین را قطع کند و در عوض برگزاری کنگره تشکل‌های کارگری این منطقه را برای ۶ مه ۱۸۴۸ فراخواند. یکی از وظایف این کنگره، انتخاب هیات نمایندگی تشکل‌های کارگری ایالت راین برای شرکت در کنگره سراسری تشکل‌های کارگری آلمان بود، که قرار بود در ماه بعد تشکیل شود. (۳۵)

روز ۹ مه، مارکس مطلع شد که قرار است به زودی از کلن اخراج شود. سایر اعضای اولیه هیات تحریریه نشریه «نویه راینیشه زایتونگ»، اکنون یا در فرار بودند یا برای دستگیری آنها حکم بازداشت صادر شده بود. (۳۶) بدین ترتیب دیگر هر گونه امکان ادامه کاری «نشریه نویه راینیشه زایتونگ» از دست رفته بود. روز ۱۸ مه، آخرین شماره این نشریه با جوهر قرمز منتشر شد. در صفحه اول این شماره، یک پیام از طرف هیات تحریریه نشریه خطاب به کارگران کلن درج شده بود، که در آن کارگران از دست زدن به هر اقدام نظامی ماجراجویانه برحذر شده بودند. این فراخوان با این جمله تمام می‌شد: "آخرین کلام نویه راینیشه زایتونگ، همیشه و همه جا این خواهد بود: رهایی طبقه کارگر."

شماره آخر نشریه که به شماره سرخ مشهور شد، در تیراژ بیست هزار نسخه فروش رفت. علاقه عمومی به این شماره چنان زیاد بود، که نسخه‌هایی از آن بارها دست به دست چرخید و بعضی‌ها حاضر بودند ده برابر قیمت اصلی آن، نسخه‌های این شماره از نشریه را بخرند. حتی در مواردی، بعضی‌ها صفحه اول این نشریه را در قاب‌های گران قیمت به عنوان یادگاری نگه داشتند.

هنگام بازگشت به پاریس، مارکس و انگلس در شهر بادن توقف کردند. در آنجا، انگلس به عنوان افسر توپخانه به انقلابیون بادن پیوست و مارکس راه خود به پاریس را ادامه داد. در ماه ژوئیه، سایر اعضای خانواده مارکس به او در پاریس پیوستند. ۱۹ ژوئیه، پلیس فرانسه از مارکس خواست که در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند. علی‌رغم موفقیت مارکس در به تعویق انداختن اجرای حکم اخراجش، بالاخره در اواخر اوت ۱۸۴۸ مجبور شد فرانسه را به قصد انگلیس ترک کند.

فقر و فلاکت بخش وسیعی از پناهندگان آلمانی را که مجبور به فرار از کشور شده و در لندن گردآمده بودند، تهدید می‌کرد. مارکس در ایجاد کمیته حمایت از پناهندگان آلمانی مجدانه شرکت داشت و تا مقطع انشعاب در اتحادیه، با جدیت در آن فعالیت می‌کرد. (۳۷)

زندگی در مهاجرت و فقر مزمونی که مارکس تقریباً تا سال‌های آخر عمر خود با آن دست به گریبان بود، ضایعاتی شخصی مهلکی برایش به همراه داشت. از جمله این ضایعات، مرگ سه تن از کودکان او بودند. مرگ سومین فرزند او، در ۱۸۵۵، چنان تکان دهنده بود که مارکس چندین ماه بعد از مرگ پسر هشت ساله‌اش در نامه‌ای به لاسال، چنین از این ضایعه یاد می‌کند:

"بیکن (Bacon) می‌گوید، که انسان‌های واقعا مهم آن قدرها با طبیعت و جهان رابطه دارند و آنقدرها مشغلات مورد علاقه دارند، که می‌توانند به راحتی خاطره هر ضایعه‌ای را از یاد ببرند. من به جرگه این انسان‌های مهم تعلق ندارم. مرگ فرزندم مرا تا مغز استخوان تکان داده است و هنوز خاطره مرگ او را به تازگی روزی که رخ داد، به یاد دارم. همسر بیچاره من کاملاً خرد شده است." (۳۸)

در پاییز ۱۸۴۹، اکثر فعالین برجسته اتحادیه در لندن گرد هم آمدند. کوشش‌های کمیته مرکزی جدیدی که مارکس و

انگلس رهبری آن را به عهده داشتند و آن را تجدید سازمان داده بودند، موجب تجدید بنای تشکیلات سابق و احیای فعالیت های "اتحادیه کمونیست ها" شد. فرستاده ویژه کمیته مرکزی، که برای تحکیم روابط تشکیلاتی به شهرهای آلمان مسافرت کرده بود، گزارش داد که در بین فعالین اتحادیه اغتشاش و ناروشتی وجود دارد و از کمیته مرکزی خواست که برای رفع این وضعیت تدبیری بیاندیشد. برای پاسخ گویی به این نیاز، مارکس و انگلس در مارس ۱۸۵۰ "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه" را تالیف کردند. در این خطابیه، مارکس و انگلس به کارگران هشدار می دهند: "هر چند طبقه کارگر آلمان نمی توانست در آن شرایط از قدرت گیری جناح خرده بورژوازی جلوگیری کند، ولی این در قدرت آن هاست که مانع از آن شوند که خرده بورژوازی در مقابل پرولتاریای مسلح دست بالا را پیدا کند، و این در قدرت آن هاست که بتوانند از همان ابتدا شروطی را بر خرده بورژوازی تحمیل کنند که در بطن خود زمینه اضمحلال حاکمیت حکومت آن ها را فراهم کرده و برکناری بعدی این حکومت توسط پرولتاریا را به نحو قابل ملاحظه ای تسهیل کند. مهم تر از هر چیز، کارگران چه در طول مبارزه و چه مستقیماً بعد از آن می باید تا آن جا که ممکن است تلاش های بورژوازی برای خواباندن طوفان انقلاب را خنثی کنند و دموکرات ها را مجبور سازند تا ادعاهای قهرآمیز کنونی خود را به مرحله اجرا گذارند. آن ها می باید برای این فعالیت کنند، که شور انقلابی بلافاصله بعد از پیروزی سرکوب نگردد، بلکه برعکس حتی المقدور برای مدت زمان مدیدتری زنده نگه داشته شود. نه فقط نباید با به اصطلاح زیاده روی ها مخالفت کرد، یعنی با موارد انتقام توده ای علیه افراد و یا ساختمان های دولتی منفور که با خاطرات تنفرآمیز تداعی می شوند، بلکه این موارد باید اغماض شده و رهبری آن ها بدست گرفته شود." و لذا برای این که: "بتوان با این جناح، که خیانت آن به کارگران از همان ساعات اول پیروزی آغاز می شود، به مقابله پرتوان و تهدیدآمیز برخاست، کارگران را باید مسلح و متشکل کرد... در یک کلام: از اولین لحظه پیروزی و پس از آن، عدم اعتماد کارگران دیگر نباید علیه جناح ارتجاعی مغلوب هدف گیری شده، بلکه باید علیه متحد قبلی کارگران، یعنی علیه دموکرات های خرده بورژوا که می خواهند ثمره پیروزی مشترک را تنها برای خود در چنگ داشته باشند، نشانه گیری شود." (۳۹)

پیام خطابیه به کارگران آلمان این بود، که در شرایط حاضر آن ها نمی توانند حکومت فعلی را سرنگون کنند، ولی باید خود را آماده سازند تا حکومت محصول قیام بعدی، که دیر یا زود جانشین حکومت فعلی خواهد شد، را سرنگون کنند. بنابراین، هر چند کارگران بدون شک در جنبش ضد حکومت کنونی شرکت خواهند کرد و نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند، ولی در این شرکت خود، زمینه قدرت گیری بعدی شان، یعنی تشکل و استقلال سیاسی و سازمانی شان را باید فراهم آورند و نه این که صرفاً به دنباله رو جنبش بورژوائی ضد حکومت فعلی تبدیل شوند:

"در حالی که خرده بورژوازی دموکرات خواهان ختم هر چه سریعتر انقلاب از طریق برآوردن حداکثر خواسته های فوق الذکر است، منافع ما در این است و خواست ما ایجاب می کند که انقلاب را تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش مملک از دایره قدرت خارج نگردیده اند و قدرت دولتی هنوز به تسخیر طبقه کارگر در نیامده، تا زمانی که همکاری بین کارگران نه در یک کشور، بلکه در کلیه کشورهای جهان چنان رشد یافته باشد که رقابت فی مابین آن ها پایان پذیرد، تا زمانی که حداقل کلیه نیروهای مولد اصلی در دست پرولتاریا متمرکز نگردیده است، بی وقفه ادامه دهیم. مساله برای ما صرفاً تغییر در شکل مالکیت خصوصی، تخفیف تضادهای طبقاتی و التیام جامعه کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محو طبقات، و بنیان گذاری یک جامعه نوین می باشد." (۴۱)

و بالاخره مارکس و انگلس خطابیه خود را با این تاکید به پایان می رسانند، که "کارگران آلمان بدون گذار کامل از یک پروسه رشد طولانی انقلابی قادر به گرفتن قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خودشان نیستند" و برای این مبارزه طولانی باید خود را آماده سازند.

خطابیه بعدی کمیته مرکزی که در ماه ژوئن برای انجمن های اتحادیه فرستاده شد، بیشتر به وضعیت تشکیلاتی اتحادیه در بلژیک، آلمان، فرانسه و انگلیس می پردازد و یادآور می شود که چگونه اتحادیه به مهم ترین جریان چپ مطرح در جامعه تبدیل شده است. در این خطابیه هم چنین به تماس های نزدیک تر کمیته مرکزی با احزاب انقلابی فرانسه و انگلیس و تشکیل «جامعه جهانی انقلابیون کمونیست» به عنوان محصول این تماس ها اشاره شده است. این نهاد جدید

بین‌المللی در آوریل ۱۸۵۰ به منظور آماده کردن انقلابیون کمونیست برای موج بعدی انقلاب اروپا بوجود آمده بود و هدف خود را چنین بیان می‌کرد:

"هدف اتحادیه کمونیست‌ها این است که از طریق کلیه وسایل تبلیغاتی و مبارزه سیاسی، جامعه کهنه را درهم بکوبد و بورژوازی را سرنگون سازد و رهائی معنوی، سیاسی، و اقتصادی پرولتاریا و انقلاب کمونیستی را تحقق بخشد. اتحادیه، در مراحل مختلفی که مبارزه پرولتاریا طی می‌کند، همواره نماینده منافع کلیت جنبش بوده و پیوسته می‌کوشد تا کلیه نیروهای انقلابی پرولتاریا را در درون خود متحد سازد و سازماندهی نماید. اتحادیه، تا زمانی که انقلاب پرولتری به هدف نهائی خود نایل نیامده باشد، مخفی و انحلال‌ناپذیر خواهد بود." (۴۱)

در پایان ۱۸۵۱، لئوی ناپلئون قدرت را در فرانسه از طریق یک کودتا به کف آورد و خود را امپراتور خواند. این تحول، موقعیت ارتجاع را که پس از انقلابات ۱۸۴۸ متزلزل شده بود، تحکیم کرد. مارکس بلافاصله این کودتا را در یک رشته مقالات که بعداً تحت عنوان «هیجدم برومر لئوی بناپارت» منتشر شدند، بررسی کرد. نتیجه گیری مارکس کمابیش آنچه بود که او و انگلس کمی بیش از یک سال قبل در مورد صحنه سیاسی اروپا در "نویسه راینیشه تسایتونگ: بررسی سیاسی - اقتصادی" مطرح کرده بودند:

"در متن این رونق و شکوفائی عمومی، که نیروهای تولیدی جامعه بورژوازی تا حدی که اصولاً در درون مناسبات بورژوازی امکان پذیر می‌باشد توسعه می‌یابند، از یک انقلاب واقعی نمی‌تواند سخنی در میان باشد. یک چنین انقلابی، فقط در دوره‌هایی که این دو عامل، یعنی نیروهای تولیدی مدرن و اشکال تولیدی بورژوازی، با یک دیگر در تضاد قرار می‌گیرند، امکان پذیر است. در مقابل، بسیار بعید است که دعوا و مرافعه‌های گوناگونی که اینک نمایندگان هر یک از فراقسیون‌های جداگانه حزب نظم در قاره اروپا مرتباً به آن می‌پردازند و با هم کنار می‌آیند، بتواند باعث یک انقلاب تازه بشود. برعکس، این وضعیت به این علت رخ می‌دهد که اساس مناسبات آن‌ها در حال حاضر بیش از حد محکم و بورژوائی شده (و این چیزی است که ارتجاع از آن آگاهی ندارد)، که کلیه تلاش‌های ارتجاع در راه متوقف ساختن تکامل بورژوازی به همان اندازه بی‌ثمر است، که همه ابراز انزجارهای اخلاقی و همه سر و صداها هیجان‌آمیز دموکرات‌ها بی‌نتیجه می‌باشند. یک انقلاب جدید، تنها به عنوان نتیجه یک بحران جدید ممکن است. وقوع این انقلاب، همانند وقوع خود بحران بعدی، یک امر قطعی است." (۴۲)

بنابراین، در حالی که اکثر تشکلهای و شخصیت‌های انقلابی، آن زمان، وقوع انقلاب بعدی را امری کاملاً حسب‌الوقوع ارزیابی می‌کردند و متناسب با آن خود را برای شرکت در این انقلاب آماده می‌کردند، مارکس و انگلس وجود یک دوره ثبات سرمایه‌داری و در نتیجه دور بودن افق انقلاب بعدی را ترسیم می‌کردند. این ارزیابی مارکس و انگلس به مذاق بخشی از کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها جور در نمی‌آمد و از آن پس وقوع انشعاب در اتحادیه یک امر قریب بود. در تابستان ۱۸۵۰، اختلاف نظرهای اصولی بر سر مسایل تاکتیکی در کمیته مرکزی به نقطه اوج خود رسیدند. اکثریت کمیته، تحت رهبری مارکس و انگلس، در مقابل تاکتیک ماجراجویانه و سکتاریستی‌ای که فراقسیون ویلیش - شاپر (Willich - Schapper)، پیشنهاد می‌کرد، ایستادگی کردند. تاکتیک ویلیش - شاپر مبنی بر این بود، که انقلاب بدون در نظر گرفتن قانونمندی عینی و اوضاع سیاسی واقعی اروپا فوراً براه بیفتد. مارکس در آخرین جلسه کمیته مرکزی اتحادیه که در ۱۵ سپتامبر برگزار شد، طی یک صحبت طولانی سه پیشنهاد برای حل موقت وضعیت پیش آمده توصیه کرد. اول این که: کمیته مرکزی به کلن منتقل شود؛ دوم این که: کمیته مرکزی جدید نظامنامه جدیدی برای اتحادیه تدوین کند، که با شرایط جدید همخوانی داشته باشد و مورد قبول تشکلهای اتحادیه قرار بگیرد؛ سوم این که: در لندن، اتحادیه دو انجمن مختلف داشته باشد و هر یک مستقیماً با کمیته مرکزی کلن در تماس باشند. (۴۳) او، سپس علت این که چرا این دو انجمن با یکدیگر اختلاف اساسی دارند را چنین عنوان کرد:

"در آخرین مباحثه‌ای که بر سر مساله «موضع پرولتاریای آلمان در انقلاب آینده» صورت گرفت، اعضای اقلیت کمیته مرکزی نظریاتی ابراز کردند که در تضاد مستقیم با آخرین خطبیه این کمیته و حتی «مانیفست»

می‌باشند. بجای بینش جهانی «مانیفست»، بینش ملی آلمانی مطرح شد، احساسات ملی پیشه‌وران آلمانی مورد مداخله قرار گرفت. بینش ایده‌آلیستی، جایگزین بینش ماتریالیستی «مانیفست» گشت و انقلاب بجای آن که محصول مناسبات واقعی قلمداد شود، به اعمال اراده تقلیل یافت. در حالی که ما به کارگران می‌گوئیم: شما باید ۱۰، ۲۰، ۵۰ سال جنگ داخلی را پشت سر بگذارید تا بتوانید مناسبات را تغییر بدهید و بتوانید خود را قادر به حکومت سازید، آن‌ها در مقابل می‌گویند: ما باید بلافاصله به حکومت برسیم و یا در غیر این صورت باید دست از فعالیت برداریم. همانطور که دمکرات‌ها، واژه «خلق» را به کار می‌برند، اکنون واژه «پرولتاریا» صرفاً به عنوان عبارت پردازی بکار برده می‌شود. برای آن که این باور موثر شود، در آن صورت مجبور خواهیم بود که تمام خرده بورژواها را به عنوان پرولتاریا معرفی کنیم و بنابراین در عمل نماینده خرده بورژواها خواهیم بود و نه پرولترها. بجای رشد انقلابی واقعی مجبور خواهیم بود، که به تکه کلام‌های انقلابی بپردازیم. این بحث سرانجام ثابت کرد، که چه اختلافات اصولی در پس منازعات شخصی نهفته‌اند و اکنون وقت آن فرا رسیده است تا اقدامی بعمل آید.

شاپر در پاسخ مارکس، صحبت‌های جمع و جور نشده‌ای را ابراز کرد. او گفت:

"من نظرم که در اینجا مورد حمله قرار گرفت را بیان کردم، زیرا اصولاً نسبت به این موضوع شور و علاقه دارم. مساله بر سر این است، که آیا ما گردن چند نفر را همان اول خواهیم زد و یا این گردن خودمان است که زده خواهد شد. در فرانسه، کارگران به قدرت خواهند رسید و به همراه آن ما نیز در آلمان. اگر قرار بود چیزی غیر از این رخ دهد، در آن صورت من هم دست از فعالیت می‌کشیدیم و برای خودم زندگی بهتری دست و پا می‌کردم. ولی اگر ما به قدرت برسیم، در آن صورت به هر اقدامی که برای تضمین حاکمیت پرولتاریا لازم باشد، مبادرت خواهیم کرد. من یک طرفدار پر و پا قرص این باور هستم، ولی کمیته مرکزی عکس این فکر می‌کند... اگر شما خواهان جدائی هستید، بسیار خوب، در این صورت هر کس راه خودش را خواهد رفت. ولی آن وقت باید دو اتحادیه تشکیل بشوند، یکی برای آن‌هایی که مبارزه قلمی می‌کنند و دیگری برای آن‌هایی که به نحوی دیگر فعالیت می‌نمایند. من معتقد نیستم، که بورژواها در آلمان به حکومت خواهند رسید. من در این زمینه، شور و هیجان تعصب آمیزی دارم و اگر غیر از این بود، پیشیزی برای تمام تاریخ ارزش قائل نمی‌شدم."

و مارکس متقابلاً یادآور شد:

"تا آنجا که به شور و هیجان برمی‌گردد، راستش برای عضویت در حزبی که فکر می‌کنید در یک قدمی قدرت گرفتن است، احتیاج به داشتن شور و هیجان زیادی نیست. من، همواره، نظرات لحظه‌ای پرولتاریا را نادیده گرفتم. ما برای حزبی فداکاری می‌کنیم، که حتی در بهترین وضع خود در شرایط کنونی هنوز قادر به آن نیست که به حکومت برسد." (۴۴)

در این جلسه به پیشنهاد مارکس، اختیارات کمیته مرکزی به مسئولین حوزه کلن منتقل شد و انجمن‌های "اتحادیه کمونیست‌ها" در همه نقاط آلمان تصمیم کمیته مرکزی را بعداً مورد تایید قرار دادند. (۴۵) کمیته مرکزی جدید کلن بر اساس تذکرات مارکس و انگلس، در دسامبر ۱۸۵۰ نظامنامه جدیدی را تدوین کرد. (۴۶) مارکس موفق شد این نظامنامه جدید را در مجمع عمومی اعضای اتحادیه در لندن به تصویب برساند. پس از آن، میزان همکاری موثر مارکس با اتحادیه کم شد.

در مه ۱۸۵۱، تعقیب‌های پلیسی و دستگیری عده‌ای از اعضای اتحادیه، عملاً موجب آن شد که "اتحادیه کمونیست‌ها" فعالیت خود در آلمان را تعطیل کند. با این وجود، وضعیت خطیر انقلابیون کمونیستی که به زندان افتاده بودند، و دسائس پلیسی که دولت پروس برای محکوم کردن آن‌ها به اشد مجازات سرهم بندی کرد، باعث شد که مارکس بطور بی‌وقفه به کمک رفقای دربندش بیاید.

قضیه از این قرار بود که پیتر ناتینگ، خیاط دوره‌گرد و عضو کمیته مرکزی کلن، هنگام مسافرت تشکیلاتی برای سر و سامان دادن به فعالیت‌های اتحادیه در شهر لپزیگ دستگیر شد. هنگام بازداشت، در اموال او نسخه‌هایی از مانیفست

کمونیسست، خطابییه ماه مارس و ماه دسامبر کمیته مرکزی اتحادیه، نظامنامه جدید اتحادیه، و لیست آدرس کسانی که قرار بود ملاقات کند، به دست مقامات پلیس افتاد. از روی لیست آدرس‌ها، ده عضو دیگر کمیته مرکزی اتحادیه در کلن نیز دستگیر شدند.

دادستان در اقامه دعوی خود بر علیه متهمین، بدوا موفق نبود. شش ماه تحقیقات چیزی بجز این نشان نداده بود، که متهمین اعضای یک گروه تبلیغاتی هستند و هیچ گونه مدرکی دال بر دخیل بودن آن‌ها در توطئه یا دسیسه‌ای برای سرنگونی رژیم وقت بدست نیامد. مقامات قضایی ایالت راین در نتیجه اعلام کردند، که هیچ مدارک محکمه پسندی برای محاکمه متهمین بر اساس جرم توطئه برای سرنگونی حکومت وجود ندارد. ولی، نتیجه این تصمیم قضایی آزادی متهمین نبود، بلکه دولت تصمیم گرفت متهمین را برای مدت بیشتری در زندان انفرادی و بدون هر گونه تماسی با خانواده‌شان نگه دارد، تا مامور پلیسی به نام اشتیبر شواهد و مدارک کافی برای محاکمه آن‌ها تهیه کند.

از همان شروع کار، مارکس کمیته‌ای را برای جمع‌آوری کمک مالی برای متهمین ایجاد کرد و با شبکه‌ای از دوستانش تماس گرفت و آن‌ها را ترغیب کرد برای افشاگری از رفتاری که با این متهمین شده است به مطبوعات انگلیس نامه بنویسند. محاکمه متهمین، در طول تابستان ۱۸۵۲، بطور منظم به تعویق افتاد و بالاخره در ماه اکتبر، دادستان جلسه اول محاکمه را با ارائه اسنادی که همه منتظر آن بودند، شروع کرد. ولی این اسناد، که ساختگی بودن آن‌ها در طول محاکمه بسرعت افشاء شد، در حقیقت تلاشی بود برای مربوط کردن مارکس و همکاران او به توطئه‌ایی که در پاریس توسط عده‌ای از هم فکران گروه منشعب از اتحادیه به رهبری ویلیش و شاپر با افراد مشکوکی در آنجا صورت گرفته بود. سند اصلی این قضیه، دفترچه‌ای بود که دادستان مدعی بود حاوی صورت جلسات اصلی جلسات کمیته مرکزی اتحادیه است. این دفترچه، محصول جعل یکی از عوامل اشتیبر در لندن بود. در این دفترچه جعلی، منشی صورت جلسات، دو عضو اتحادیه: لیبکنخت و رینگز معرفی شده بودند. ولی، جعلی بودن این صورت جلسات بسیار روشن بود. حرف اول امضای لیبکنخت غلط بود. همینطور رینگز، کارگری که عضو اتحادیه بود، به سختی از قدرت نوشتن برخوردار بود و واضح بود که متن صورت جلسات را نمی‌توانسته نوشته باشد. لحن گفتار این صورت جلسات، بسیار نظامی و مغایر با لحن معمولی بود که مارکس و سایر اعضای کمیته مرکزی اتحادیه بکار می‌بردند. تاریخ و محل برگزاری جلسات، آشکارا غلط آمده بود و غیره و غیره. ولی با توجه به محدودیت‌هایی که پلیس بر سر انتقال اسناد از لندن به کلن گذاشته بود، با توجه به این که متهمین از حق دیدن وکلای خود برخوردار نبودند و حتی دادستانی بطور علنی به وکلای متهمین هشدار داده بود که تماس آن‌ها با مارکس به عنوان یک اقدام جنایی محسوب خواهد شد، و بالاخره با توجه به این که مارکس برای اثبات جعلی بودن برخی از این اسناد مجبور بود برای استشهاد دادن رسمی به دادگاه محلی در لندن برود، همه و همه کوهی از کار را در مقابل مارکس قرار داده بودند. بویژه این که نتیجه این اقدامات باید بطور سریع و از چند کانال برای کلن فرستاده می‌شد. (۴۷) همسر مارکس در یکی از نامه‌های خود به آدولف کلاس، فضای آن دوره را چنین ترسیم می‌کند:

"همسر من مجبور است هر روز تا آخر شب کار کند. الان دیگر قضیه به نبرد بین پلیس از یک طرف و همسر من از طرف دیگر تبدیل شده است. او متهم به هر چیزی شده است، همه انقلاب را به پای او نوشتن و حتی خود جریان پیشرفت محاکمه را به او منتسب کرده‌اند. در خانه ما یک دفتر کامل دایر شده است. دو یا سه نفر مشغول نوشتن هستند، تعدادی برای انجام کارهای دیگر در حال دوندگی هستند و بقیه هم پنی‌هایی را که در خانه وجود دارد سر هم می‌کنند تا نویسندگان بتوانند زنده بمانند و پاسخ اتهامات مقامات را در این افتضاح باور نکردنی بدهند. در بین همه این اوضاع و احوال، سه فرزند وفادار ما آواز می‌خوانند و سوت می‌زنند و هر از گاهی سر و صدای پدرشان را درمی‌آورند. عجب وضعیتی! (۴۸)

مارکس یادداشت‌های خود درباره این محاکمه را به صورت کتابی تحت عنوان "افشاگری‌هایی درباره محاکمه کمونیسست‌ها در کلن" درآورد، که چند هفته بعد از پایان محاکمات کلن منتشر شد. دو هزار نسخه از این کتاب در شهر بازل سوئیس چاپ و بطور قاچاق از مرز رد و در دهکده‌ای در خاک پروس مخفی شدند. قبل از توزیع این نسخه‌ها، پلیس محل نگه داری آن‌ها را کشف و همه این کتاب‌ها را ضبط کرد. ولی روزنامه "فولکس اشتات" در شهر بوستن آمریکا، این کتاب

را تجدید انتشار داد. این محاکمه، علیرغم ضایعات انسانی و روحی جدی‌ای که برای کمونیست‌های آلمان داشت، باعث شد که "جنبش کارگری در آلمان، قدم به مرحله جدیدی" بگذارد و "رشته‌هایی را که یک جنبش فرقه‌گرای متعصب بر دست و پای او بسته بود، پاره کرده و آشکارا به میدان سیاست قدم" بگذارد. (۴۹) به عبارت دیگر، کمونیسم و مطالبات کمونیستی به مدد این محاکمه مضمّن‌کننده، به خواست‌های شناخته شده و به بستر اصلی سیاست رادیکال در آلمان تبدیل شد.

مارکس در پس‌گفتاری که به کتاب "افشاگری‌ها" سال‌ها بعد در ۱۸۷۵ نوشت، اهمیت حیاتی این محاکمه را برای دولت پروس چنین توضیح می‌دهد:

"تمام موجودیت و حیثیت پلیس سیاسی بستگی به تصمیمی دارد، که در این محاکمه اتخاذ می‌شود. تمام موجودیت و حیثیت پلیس سیاسی فقط به معنی موجودیت و فعالیت مامورینی نیست، که بطور مستقیم در این باره دخیل بودند. این به معنی به خطر افتادن کنترل آن سازمان بر تمام دستگاه حکومتی، از جمله دادگاه‌ها و مطبوعات است. درست همانطور که زمانی تمام سیستم حکومتی ونیس نیز در انقیاد انگیزاسیون دولتی قرار داشت. پلیس سیاسی، که طی دوره طوفانی انقلاب در پروس فلج شده بود، احتیاج به بازسازی خود به روشی مشابه روش امپراتوری دوم فرانسه داشت.

بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸، جنبش کارگری آلمان فقط به صورت تبلیغ‌تئوریک، آن هم محدود به محافل کوچک، موجودیت داشت. حکومت پروس در مورد بی‌خطر بودن عملی آن، ذره‌ای دچار اشتباه نبود. ولی برای دولت، پیگرد کمونیست‌ها به سادگی مقدمه‌ای برای یورش ارتجاع بر علیه بورژوازی لیبرال بود و بورژوازی خود سلاح اصلی ارتجاع، یعنی پلیس سیاسی را به وسیله محکوم کردن نمایندگان کارگران و تبرئه هینکلدی و اشتیبر حدادی کرد. به این ترتیب، اشتیبر نشان لیاقت خود را از دادگاه عالی کلن دریافت کرد. در آن ایام، اشتیبر یک پلیس دون پایه بود که بیرحمانه در جستجوی افزایش حقوق و ارتقاء درجه بود. اکنون، اشتیبر رئیس مطلق العنان پلیس سیاسی در رایش مقدس و نوین آلمان - پروس است!" (۵۰)

طی محاکمه کمونیست‌ها در کلن، رفتار گروه منشعب اتحادیه نه فقط کمک‌کننده نبود، بلکه به اعتبار اسناد و مدارکی که پلیس از آن‌ها بدست می‌آورد و همینطور به علت سکوت آن‌ها در مقابل دسائسی که پلیس علیه متهمین تدارک می‌دید، باعث ضربه زدن به موقعیت متهمین در دادگاه می‌شد. در این دوره، اظهارات تندی توسط مارکس و انگلس علیه این گروه ابراز شد. سال‌ها بعد، که خاطره آن دوره به فراموشی سپرده شده بود و ویلیش و شاپر راه دیگری در زندگی خود دنبال کرده بودند، مارکس در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

"سرکوب قهرآمیز یک انقلاب به اذهان شرکت‌کنندگان در آن انقلاب، مخصوصاً آن‌هایی که از صحنه کشور به خارج رانده شده‌اند، یک تکان شدید می‌دهد. چنان تکانی، که حتی شخصیت‌های توانا هم برای مدتی دیگر مسئول رفتار خود نیستند. آن‌ها نمی‌توانند سیر تاریخ را قبول کنند؛ آن‌ها منزجر از پذیرش این واقعیت هستند، که شکل جنبش تغییر کرده است؛ لذا دست به توطئه‌گری و انقلاب بازی می‌زنند و به خود و آرمانی که برای آن مبارزه می‌کنند، ضربه می‌زنند. اشتباهات شاپر و ویلیش از این دست بودند. ویلیش در جنگ داخلی آمریکا نشان داد، که بیش از یک خیال‌باف است و شاپر که در تمام عمرش یکی از پیشتازان جنبش کارگری بود، به زودی پس از پایان محاکمه کلن، خطاکاری لحظه‌ای خود را تشخیص داد و به آن اعتراف کرد. سال‌های مدیدی بعد از آن، در بستر مرگ و یک روز قبل از فوتش در حضور من، با طنز گزنده‌ای از آن ایام به عنوان دوران "حماقت پناهندگی" یاد کرد. به هر حال، شرایطی که تحت آن "افشاگری‌ها" نوشته شدند، تلخی و تندی حملاتی را که در این نوشته نسبت به شریکان ناخواسته دشمن مشترک صورت گرفت، توضیح می‌دهد. در دوره بحرانی، بی‌عقلی کردن در مقابل طرفی که خواهان عقوبت علنی است، جرم است." (۵۱)

در هفده نوامبر ۱۸۵۲، چند روز بعد از پایان محاکمه کمونیست‌ها در کلن، به پیشنهاد مارکس، اتحادیه انحلال خود را اعلام کرد. شاخه گروه منشعب اتحادیه نیز مدتی بعد، بطور تدریجی، منحل شد. تا ده سال پس از انحلال اتحادیه

کمونیست‌ها، و تا زمان ایجاد انترناسیونال اول، مارکس و انگلس جزو هیچ سازمان یا حزب سیاسی نبودند. وقتی این دو، دوباره به صحنه سیاسی و فعالیت متشکل برگشتند، قوی عظیم‌تر در مقابل بورژوازی اروپا قرار گرفت که فعالیت‌ها و شهرت آن با وقوع کمون پاریس در ۱۸۷۲ به اوج خود رسید. مارکس تغییر اوضاع، به نسبت زمان محاکمه کمونیست‌های کلن، را چنین جمع‌بندی می‌کند:

"محاکمه کمونیست‌ها در کلن، مهر بی‌توانی را بر سیمای قدرت دولت در مبارزه‌ای که بر ضد تکامل اجتماعی به عمل می‌آورد، فرو کوبید. دادستان سلطنتی پروس، بالاخره گناه متهمین را به این متکی کرد که آن‌ها اصول «مانیفست کمونیستی» را که برای دولت خطرناک بود، مخفیانه تسری می‌دادند. ولی آیا بیست سال بعد، همان اصول در کوچه و پس‌کوچه‌های آلمان علنا ابراز نمی‌شوند؟ آیا حتی از تریبون خود مجلس آلمان طنین‌شان شنیده نمی‌شود؟ آیا این اصول با قرار گرفتن در برنامه «سازمان بین‌المللی کارگران» عالمگیر نشده‌اند، علیرغم صدور همه احکام بازداشت دولت؟ به هر حال، جامعه نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند، مگر آن‌که بر گرد خورشید کار حرکت کند." (۵۲)

\* \* \*

کتاب حاضر مجموعه‌ای از اسناد است، که قبلاً به همت فعالیت ارزشمند موسسه انتشاراتی سیاهکل در سال ۱۳۵۶ در دو کتاب مجزاء تحت عنوان «مارکس - انگلس، اتحادیه کمونیست‌ها؛ چارتیست‌ها» و «کارل مارکس، افشاگری‌هایی درباره محاکمه کمونیست‌ها در کلن» منتشر شدند. رفقای مترجم این اسناد، متن آلمانی آن‌ها را مبنا قرار داده بودند. ما در این کتاب، ترجمه این اسناد را با متن انگلیسی آنها در کلیات مارکس - انگلس تطابق داده‌ایم. در مجموع بیش از دویست و پنجاه تصحیح کوچک و بزرگ در ترجمه قبلی داده شده و برخی از پاراگراف‌ها مجدداً بازنویسی شده‌اند. همین‌طور ترتیب آورده شدن اسناد در این مجموعه با ترتیبی که برای آن‌ها در دو کتاب مذکور وجود داشت، تفاوت‌هایی دارد. در اینجا، ما اسناد را تماماً بر حسب زمان تهیه یا انتشار اولیه آن‌ها، آن‌طور که در کلیات مارکس - انگلس به انگلیسی توضیح داده شده است، آورده‌ایم. این اسناد، یادداشت‌هایی دارند. آن دسته از یادداشت‌ها که مربوط به متن اصلی می‌شوند و توسط مارکس یا انگلس وارد شده‌اند، به نام خود آن‌ها در بخش توضیحات کتاب موجود است. یادداشت‌هایی که قبلاً از طرف انتشارات سیاهکل به این اسناد داده شده بود، به همان شکل، مگر با تغییرات جزئی آورده شده‌اند. و بالاخره یادداشت‌هایی که توسط ما به این توضیحات داده شده‌اند، تحت عنوان «ویراستار» در آخر کتاب موجود هستند.

جعفر رسا

ژوئیه ۱۹۹۸

\* \* \*

## توضیحات مقدمه

- ۱- هگل، نوشتجات اساسی، با مقدمه و ویراستاری فردریک گ. ویس، انتشارات هارپر و رو، صفحه ۲۶۲
- ۲- مارکس، درافزوده‌ای به نقد فلسفه حقوق هگل. مقدمه، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحه ۱۸۷
- ۳- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۶، صفحه ۵۰۶
- ۴- مارکس، درافزوده‌ای به نقد فلسفه حقوق هگل. مقدمه، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحه ۱۸۵
- ۵- مارکس، همانجا، صفحه ۱۸۶
- ۶- مارکس، همانجا، صفحه ۱۸۶-۱۸۷
- ۷- مارکس، دست‌نوشته‌های فلسفی و اقتصادی ۱۸۴۴، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحه ۳۱۳
- ۸- مارکس، نامه به فویرباخ، ۱۱ اوت ۱۸۴۴، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحه ۳۵۵
- ۹- مارکس و انگلس، خانواده مقدس، یا نقد انتقاد انتقادی، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۴، صفحات ۳۵-۳۶ و ۵۳
- ۱۰- کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحات ۱۸۹-۲۰۶
- ۱۱- همانجا، صفحه ۲۰۶

- ۱۲- انگلس، تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۷)
- ۱۳- همانجا، صفحه ...
- ۱۴- انگلس، پیشرفت اصلاحات اجتماعی در قاره اروپا، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳، صفحه ۴۰۶
- ۱۵- انگلس، تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۷)
- ۱۶- مارکس، نامه به پرودن، ۵ مه ۱۸۴۶، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳۸، صفحه ۳۹
- ۱۷- انگلس، تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۷)
- ۱۸- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲)
- ۱۹- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۳)
- ۲۰- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۴)
- ۲۱- همانجا
- ۲۲- انگلس، تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۷)
- ۲۳- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۶)
- ۲۴- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۷)
- ۲۵- انگلس، تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۷)
- ۲۶- مارکس، درباره «اتحادیه کمونیست‌ها»، کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۶)
- ۲۷- انگلس، مارکس و نویه راینیشه زایتونگ (۱۸۴۸-۱۸۴۹)، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۲۶، صفحه ۱۲۲
- ۲۸- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۸)
- ۲۹- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۹)
- ۳۰- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۱۰)
- ۳۱- کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۸، صفحه ۲۴
- ۳۲- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۱۲)
- ۳۳- انگلس، مارکس و نویه راینیشه زایتونگ (۱۸۴۸-۱۸۴۹)، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۲۶، صفحه ۱۲۷
- ۳۴- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۱۵)
- ۳۵- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۱۶)
- ۳۶- حکم بازداشت انگلس در صفحه ...، کتاب حاضر آمده است. (سند ۱۸)
- ۳۷- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۲۱ و ۲۲)
- ۳۸- مارکس، نامه به لاسال، ۲۸ ژوئیه ۱۸۵۵، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳۹، صفحه ۵۴۴
- ۳۹- مارکس و انگلس، خطابه مارس ۱۸۵۰ کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها، کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۱۹)
- ۴۰- همانجا، صفحه ...
- ۴۱- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۲۰)
- ۴۲- مارکس و انگلس، بررسی مه تا اکتبر ۱۸۵۰، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۰
- ۴۳- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۲۳)
- ۴۴- همانجا
- ۴۵- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۲۴)
- ۴۶- کتاب حاضر، صفحات ... تا ... (سند ۲۵)
- ۴۷- شرح کامل مواقع و اقداماتی که مارکس و انگلس در حمایت از متهمین کلن انجام دادند در صفحات ... تا ... کتاب حاضر آمده است.
- ۴۸- ینی مارکس، نامه به آدولف کلاس، ۳۰ اکتبر ۱۸۵۲، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۳۹، صفحات ۵۷۷-۵۵۸

۴۹- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۳۱)

۵۰- کتاب حاضر، صفحه ... (سند ۳۳)

۵۱- همانجا، صفحه ...

۵۲- همانجا، صفحه ...

\* \* \*

## تنها صفحه اصلی باقی مانده از طرح مربوط به "مانیفست حزب کمونیست"

[دست خط همسر مارکس]

پرولتاریا خواستار قانون ده ساعت کار روزانه است، بدون آن که در خیال پردازی های مربوط به نتایج این ضابطه شریک باشد.

[دست خط مارکس]

علاوه بر این دیدیم که:

کمونیست ها تئوری جدیدی را در مورد مالکیت خصوصی مطرح نمی کنند. آن ها فقط این حقیقت تاریخی را بیان می کنند، که تولید بورژوازی و به این ترتیب شرایط مالکیت بورژوازی دیگر با رشد نیروهای تولیدی جامعه و به همین جهت نیز با توسعه خود صنعت متناسب نمی باشد.

اما با ما مجادله نکنید، به این معنی که با ایده های بورژوائی خود در مورد آزادی، معلومات و غیره، الغای مالکیت بورژوائی را مورد سنجش قرار دهید. خود ایده های شما، محصول مناسبات تولیدی و مالکیت کنونی است. همانطور که حقوق قضائی شما، فقط خواست طبقه شماست که به صورت قانون در آمده است. خواستی که محتوای آن، به وسیله شرایط حیات مادی طبقه شما تعیین شده است.

تصور مطلوب شما درباره این که مناسبات تولیدی خود و شرایط مالکیت خصوصی تاریخی و گذرای یک دوران مشخص از تکامل نیروهای تولیدی را تبدیل به قوانین طبیعی و عقلانی متناسب با شرایط نمائید، وجه مشترک شما با کلیه طبقات حاکمه زوال یافته می باشد.

آنچه را شما در رابطه با مالکیت فئودالی می فهمید، در مورد مالکیت بورژوائی درک نمی کنید.

کمونیست ها تئوری جدیدی را در مورد مالکیت مطرح نمی کنند، آن ها یک حقیقت را بیان می نمایند. شما کوبنده ترین حقایق را انکار می کنید و باید هم منکر آن بشوید، زیرا شما خیال بافان ارتجاعی هستید.

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۶، صفحات ۵۷۷-۵۷۸

\* \* \*

نظامنامه اتحادیه کمونیست ها

## پرولتاریای همه کشورها متحد شوید!

بخش اول: اتحادیه

**ماده ۱-** هدف اتحادیه: سرنگونی بورژوازی و استقرار حکومت پرولتاریا، از میان بردن جامعه بورژوازی متکی به اختلافات طبقاتی، و بنیان گذاری یک جامعه بدون طبقه و بدون مالکیت خصوصی است؛

**ماده ۲-** شرایط عضویت عبارتند از:

الف: داشتن نحوه زندگی و فعالیتی که متناسب با این هدف باشد؛

ب: صرف انرژی و کوشش برای تبلیغ انقلابی؛

پ: پذیرفتن کمونیزم؛

ت: پرهیز از شرکت در هر نوع تشکیلات سیاسی و ملی ضد کمونیستی و در صورت شرکت در هر نوع تشکیلاتی، اطلاع دادن امر به مسئولین مربوطه؛

ث: اطاعت از تصمیمات اتحادیه؛

ج: سکوت و رازداری در مورد کلیه موضوعات مربوط به اتحادیه؛

چ: عضویت هر فرد باید به اتفاق آراء به تصویب انجمن برسد؛

هر کس که مشمول این شرایط نباشد، حق عضویت در اتحادیه را ندارد (نگاه کنید به بخش هشتم)؛

**ماده ۳-** تمام اعضا، برابر و برادر می‌باشند و در این خصلت، در هر وصفی موظف به کمک به یکدیگر هستند؛

**ماده ۴-** اعضا، دارای اسامی تشکیلاتی می‌باشند؛

**ماده ۵-** تشکیلات اتحادیه عبارتست از: انجمن‌ها، حوزه‌ها، حوزه‌های رهبری کننده، کمیته مرکزی و کنگره؛

بخش دوم: انجمن

**ماده ۶-** انجمن از حداقل ۶ عضو و حداکثر ۲۰ عضو تشکیل می‌شود؛

**ماده ۷-** هر انجمن، یک رئیس انتخاب می‌کند. رئیس، مدیریت جلسه را به عهده دارد و معاون، صندوق مالی انجمن را اداره می‌کند و در غیاب رئیس، جانشین او می‌باشد؛

**ماده ۸-** پذیرفتن اعضای جدید به وسیله رئیس انجمن و عضو پیشنهاد کننده، و با موافقت قبلی انجمن، صورت می‌گیرد؛

**ماده ۹-** انواع مختلف انجمن‌ها، متقابلاً با یک دیگر آشنائی نداشته و هیچ گونه مکاتبه‌ای با هم نخواهند داشت؛

**ماده ۱۰-** انجمن‌ها، اسامی مختلفی دارند؛

**ماده ۱۱-** هر یک از اعضا موظف است تغییر محل سکونتش را از قبل به اطلاع رئیس انجمن برساند؛

بخش سوم: حوزه

**ماده ۱۲-** حوزه حداقل از ۲ و حداکثر از ۶ انجمن تشکیل می‌یابد؛

**ماده ۱۳-** روسا و نایب رئیسان انجمن‌ها، حوزه رهبری کننده را تشکیل می‌دهند، که از میان خود یک رئیس انتخاب می‌کند. حوزه با انجمن‌های خود و حوزه رهبری کننده مربوطه مکاتبه می‌کند؛

**ماده ۱۴-** حوزه رهبری کننده، هیات اجرائیه تمام انجمن‌ها و حوزه‌ها را تشکیل می‌دهد؛

**ماده ۱۵-** انجمن‌هایی که منفرد هستند، باید یا به یکی از حوزه‌هایی که تاکنون وجود داشته‌اند، ملحق شوند و یا آن که با سایر انجمن‌های منفرد، حوزه جدیدی را تشکیل بدهند؛

بخش چهارم: حوزه رهبری کننده

**ماده ۱۶-** حوزه‌های مختلف یک کشور و یا یک ایالت، تحت سرپرستی یک حوزه رهبری کننده قرار دارند؛

**ماده ۱۷-** تقسیم بندی حوزه‌های اتحادیه در ایالت و یا انتصاب حوزه مدیریت، به وسیله کنگره و به پیشنهاد کمیته مرکزی صورت می‌گیرد؛

**ماده ۱۸-** حوزه رهبری کننده، هیات اجرائیه کلیه حوزه‌های ایالت خود بوده و با حوزه‌های خود و کمیته مرکزی روابط کتبی دارد؛

**ماده ۱۹-** حوزه‌هایی که تازه تشکیل می‌شوند، به نزدیک‌ترین حوزه رهبری کننده ملحق می‌گردند؛

**ماده ۲۰-** حوزه‌های رهبری کننده، موقتاً در مقابل کمیته مرکزی و اصولاً در مقابل کنگره مسئول می‌باشند؛

بخش پنجم: کمیته مرکزی

**ماده ۲۱-** کمیته مرکزی، هیات اجرائیه تمام اتحادیه بوده و در این مقام در مقابل کنگره مسئول می‌باشد؛

**ماده ۲۲-** کمیته مرکزی، حداقل از پنج عضو تشکیل می‌شود و از حوزه رهبری کننده محلی که کنگره در آن تشکیل شده است، انتخاب می‌گردد؛

**ماده ۲۳** - کمیته مرکزی با حوزه‌های رهبری کننده ارتباط کتبی دارد و هر سه ماه یک بار در مورد وضع تمام اتحادیه به آن‌ها گزارش می‌دهد؛

بخش هشتم: مقررات مشترک

**ماده ۲۴** - انجمن‌ها و حوزه‌های رهبری کننده و هم چنین کمیته مرکزی، لااقل هر ۱۴ روز یک بار تشکیل جلسه می‌دهند؛

**ماده ۲۵** - اعضای حوزه رهبری کننده و کمیته مرکزی، برای مدت یک سال انتخاب می‌شوند. آن‌ها می‌توانند مجدداً انتخاب بشوند و یا هر زمان، از طرف انتخاب کنندگان از کار برکنار گردند؛

**ماده ۲۶** - انتخابات در ماه سپتامبر صورت می‌گیرند؛

**ماده ۲۷** - مسئولین حوزه‌ها موظفند، که مباحثات انجمن‌ها را متناسب با اهداف اتحادیه اداره کنند. چنانچه کمیته مرکزی بحث درباره مسائیل خاصی را متضمن منافع عمومی و بلاواسطه‌ای تشخیص بدهد، در این صورت باید تمام اتحادیه را دعوت به بحث درباره آن مسائیل بنماید؛

**ماده ۲۸** - اعضای منفرد اتحادیه، باید لااقل هر سه ماه یک بار و انجمن‌های منفرد لااقل هر ماهه با مسئولین مربوطه حوزه تماس کتبی داشته باشند؛

هر حوزه باید لااقل هر دو ماه یک بار به حوزه رهبری کننده و هر حوزه رهبری کننده لااقل هر سه ماه یک بار به کمیته مرکزی، درباره ناحیه مربوط خود گزارش بدهد؛

**ماده ۲۹** - هر یک از مسئولین اتحادیه موظف هستند، ضوابطی را که مربوط به پاسداری و فعالیت شدید می‌باشد، در چهارچوب نظامنامه، به مسئولیت خود و با گزارش فوری آن به مسئولین بالاتر، مرعی دارند؛

بخش هفتم: کنگره

**ماده ۳۰** - کنگره، مرجع مقننه تمام اتحادیه است. کلیه پیشنهادهاتی که درباره تغییر نظامنامه باشند، توسط حوزه رهبری کننده به کمیته مرکزی فرستاده می‌شود و توسط آن در کنگره مطرح می‌گردد؛

**ماده ۳۱** - هر حوزه، یک نماینده به کنگره می‌فرستد؛

**ماده ۳۲** - هر حوزه منفرد که کمتر از ۳۰ نفر عضو داشته باشد، یک نماینده و اگر کمتر از ۶۰ عضو داشته باشد، دو نماینده و چنانچه کمتر از ۹۰ عضو داشته باشد، سه نماینده به کنگره می‌فرستد و قس علیهذا. حوزه‌ها می‌توانند افرادی را که عضو اتحادیه بوده، ولی متعلق به ناحیه آن نمی‌باشند، به نمایندگی خود به کنگره اعزام دارند و البته در این صورت باید وظایف محوله به نماینده خود را مشروحاً اعلام نمایند؛

**ماده ۳۳** - کنگره در ماه اوت هر سال تشکیل می‌شود. در موارد ضروری، کمیته مرکزی، کنگره فوق العاده‌ای را فرا می‌خواند؛

**ماده ۳۴** - کنگره، هر بار، محلی را که کمیته مرکزی باید در سال آینده محل اجلاس خود قرار دهد، تعیین می‌کند و محلی را که کنگره آینده در آن تشکیل خواهد شد، مشخص می‌سازد؛

**ماده ۳۵** - کمیته مرکزی دارای حق شرکت در کنگره می‌باشد، ولی حق رای قطعی نخواهد داشت؛

**ماده ۳۶** - کنگره در پایان هر دوره اجلاس خود، علاوه بر قطعنامه‌ها، مانیفستی به نام حزب صادر می‌کند؛

بخش هشتم: تخلف از مقررات اتحادیه

**ماده ۳۷** - هر کس که از شرایط عضویت تخلف نماید (ماده ۲)، به مقتضای امر یا از اتحادیه برکنار و یا اخراج خواهد شد. اخراج فرد، موجب محرومیت از حق عضویت مجدد او می‌شود؛

**ماده ۳۸** - فقط کنگره حق دارد درباره اخراج اعضاء تصمیم بگیرد؛

**ماده ۳۹** - هر یک از اعضاء می‌تواند توسط حوزه و یا انجمن منفرد برکنار شود، مشروط بر آن که بلافاصله به

مسئولین بالاتر گزارش داده شود. کنگره بالاترین مرجع رسیدگی به این موضوع است؛

**ماده ۴۰** - قبول مجدد عضو برکنار شده از اتحادیه، به وسیله کمیته مرکزی و به پیشنهاد حوزه صورت می گیرد؛

**ماده ۴۱** - مسئولین حوزه درباره تخلفاتی که از مقررات اتحادیه صورت گرفته است، داوری کرده و حکم را بلافاصله به مورد اجرا می گذارند؛

**ماده ۴۲** - اعضای که از اتحادیه برکنار و یا اخراج شده اند، و هم چنین اصولاً تمام عناصر مظنون، باید از طرف اتحادیه تحت نظر قرار گرفته و خنثی گردند. فعالیت این گونه افراد، باید فوراً به انجمن های مربوطه گزارش شود؛

بخش نهم: امور مالی اتحادیه

**ماده ۴۳** - کنگره برای هر کشور، حداقل مبلغی که هر یک از اعضا باید بپردازد، را تعیین می کند؛

**ماده ۴۴** - نصف این مبلغ به کمیته مرکزی تعلق می گیرد و نصف دیگر آن در صندوق حوزه و یا انجمن می ماند؛

**ماده ۴۵** - عواید کمیته مرکزی به مصارف زیر می رسند:

۱- تامین مخارج ارتباطی و اداری؛

۲- چاپ و انتشار اعلامیه های تبلیغاتی؛

۳- اعزام فرستادگان مخصوص کمیته مرکزی در موارد لزوم؛

**ماده ۴۶** - عواید مراجع محلی به مصارف زیر می رسند:

۱- تامین هزینه مکاتبات؛

۲- چاپ و انتشار اعلامیه های تبلیغاتی؛

۳- اعزام گاه به گاه فرستادگان مخصوص؛

**ماده ۴۷** - چنانچه انجمن ها و حوزه های بیش از شش ماه حق عضویت خود را به کمیته مرکزی نفرستاده باشند، کمیته مرکزی تعلیق آنها از اتحادیه را اعلام می دارد؛

**ماده ۴۸** - مسئولین حوزه ها باید حداکثر هر سه ماه یک بار، صورت حساب مخارج و عواید خود را به انجمن های خود ارائه بدهند. مسئولین مرکزی در مورد اداره امور مالی اتحادیه و موجودی صندوق آن، به کنگره حساب پس می دهند. هر نوع سوء استفاده از پول های اتحادیه، مورد شدیدترین تنبیهات قرار می گیرد؛

**ماده ۴۹** - مخارج فوق العاده و مخارج کنگره به وسیله حق عضویت های فوق العاده تامین می شوند؛

بخش دهم: پذیرفتن عضو

**ماده ۵۰** - رئیس انجمن، مواد ۱ تا ۴۹ را برای فردی، که باید به عضویت پذیرفته بشود، می خواند و در خطابه کوتاهی، وظایف و تعهدات عضو جدید را موکداً تشریح می کند و سپس از او سؤال می نماید: "آکنون آیا مایل هستی که عضو اتحادیه بشوی؟" در صورتی که او به این سؤال جواب مثبت بدهد، رئیس از او قول شرف می گیرد که تعهدات یک عضو اتحادیه را انجام بدهد و سپس عضویت او را در اتحادیه اعلام داشته و در جلسه بعدی انجمن او را به اعضا معرفی می کند؛

لندن، ۸ دسامبر ۱۸۴۷

به نمایندگی از طرف کنگره دوم، پائیز ۱۸۴۷

منشی: انگلس

رئیس: کارل شاپر

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۶، صفحات ۵۸۵-۵۸۸

\* \* \*

**نامه سازمان دمکراتیک بروکسل به دمکرات های برادر در لندن (۱)**

نامه مورخ دسامبر گذشته شما را دریافت داشتیم و پیشنهادات مطرح شده در آن، راجع به کنگره دموکراتیک تمام ملت ها و برقراری مکاتبات ماهانه میان انجمن شما و خود، را بلافاصله مورد بحث و مشورت قرار دادیم. پیشنهاد مربوط به برگزاری اولین کنگره دموکراتیک در بروکسل و دومین کنگره در لندن و هم چنین پیشنهاد فراخواندن اولین کنگره در سالروز انقلاب بلژیک، در سپتامبر ماه آینده، به وسیله انجمن ما و تدارک برنامه کار کنگره، توسط کمیته ای از انجمن ما، با موافقت کامل و پرشور ما مواجه شده است. هم چنین پیشنهاد مربوط به برقراری مکاتبات منظم ماهانه با انجمن ما، با خرسندی، مورد موافقت ما قرار گرفته است. اینک می خواهیم شرح مختصری درباره موفقیت ها و وضع عمومی کار خود را با شما در میان بگذاریم. موقعیت انجمن ما بقدری خوب است، که نمی توانستیم آرزوی چیزی بهتر از آن را داشته باشیم. تعداد اعضای ما هر هفته افزایش می یابد و به همین نسبت نیز شرکت افکار عمومی بطور اعم و طبقه کارگر بطور اخص در فعالیت های ما زیاده تر می شود.

بهترین دلیل موفقیت ما، علاقه ای است که در اثر فعالیت های ما، در استان های کشور به وجود آمده است. از شهرهای مختلف بلژیک، از ما تقاضا شده است که نمایندگانی به آنجا اعزام داریم، تا انجمن های دموکراتیکی نظیر انجمن ما به وجود آورند و رابطه متداومی با سازمان مرکز برقرار سازند. این درخواست ها بلافاصله مورد توجه ما قرار گرفتند. نمایندگانی به گنت (Ghent) فرستادیم، تا یک تجمع عمومی به منظور ایجاد شعبه ای از سازمان ترتیب بدهند. در این گردهمایی، عده بیشماری شرکت کردند و نمایندگان اعزامی ما را که از ملیت های مختلف بودند، با گرمی و علاقه وصف ناپذیری مورد استقبال قرار دادند. فوراً تصمیم گرفته شد، که یک انجمن دموکراتیک تاسیس شود و اسامی اعضای در لیستی یادداشت گردد. بعداً، از گنت به ما اطلاع داده شد، که انجمن بطور قطعی تشکیل شده است و جلسه دیگری نیز برگزار شده که تعداد شرکت کنندگان در آن و شور و علاقه آن ها، به مراتب از جلسه اول بیشتر بوده است. بیش از سه هزار نفر از اهالی حضور داشته اند و ما خوشوقتیم بگوئیم که اکثر آن ها کارگر بوده اند.

ما پیشرفت حاصله در گنت را به عنوان مهم ترین کامیابی خود در این کشور تلقی می کنیم. گنت مهم ترین شهر صنعتی بلژیک است و بیش از صد هزار نفر جمعیت دارد و در مقیاس وسیعی، مرکز جلب کلیه مردم زحمت کش فلاندر (Flander) می باشد. موقعیتی که گنت کسب می کند، نقش تعیین کننده ای در جنبش کارگری تمام کشور دارد و به این جهت ما حق داریم، آمادگی کارگران کارخانه های این شهر را، که به منزله منجستر بلژیک است، برای تجدید حیات یک جنبش دموکراتیک خالص، نشانه این موضوع تلقی کنیم که مجموعه پرولتاریای بلژیک نیز حائز چنین آمادگی ای است. ما امیدواریم که بتوانیم در نامه های بعدی، راجع به موفقیت های بیشتر خود در سایر شهرهای کشور بلژیک گزارش بدهیم و به این ترتیب، رفته رفته به تجدید سازماندهی یک حزب نیرومند و شایسته و متشکل دموکراتیک در بلژیک نائل آئیم.

در رابطه با پیامی که در مورد مساله "دفاع ملی" برای طبقه کارگر بریتانیا و ایرلند (۲) فرستاده اید، با نظر شما کاملاً موافقیم و امیدواریم که این پیام کمک موثری باشد و برای خلق انگلستان روشن سازد که چه کسانی دوستان واقعی آن می باشند.

ما هم چنین گام هایی را که اکثر چارتیست های انگلستان برمی دارند، تا سرانجام روابط مستحکمی میان خلق های ایرلند و بریتانیای کبیر برقرار سازند، با خوشحالی فراوان تعقیب می کنیم. ما تشخیص داده ایم که در حال حاضر، فرصت از هر زمان دیگر مناسب تر است تا پیش داورهای که در نتیجه انزجار و کینه خلق ایرلند به وجود آمده و موجب شده است که بطور کلی و بدون تفاوت نسبت به طبقات تحت ستم انگلیس و هم چنین ستم گران هر دو کشور احساس تنفر نمایند، از میان برده شود.

ما امیدواریم که هر چه زودتر رهبری جنبش های خلقی انگلیس و ایرلند در دست فیرگس اوکانر (Feargus O'Conner) بیفتد. ما اتحاد طبقات تحت ستم دو کشور، تحت پرچم دموکراسی، را بطور کلی به عنوان مهم ترین موفقیت خود تلقی می کنیم.

با ابلاغ سلام‌های برادرانه، به نامه خود پایان می‌دهیم.

کمیته سازمان دموکراتیک:

ل. ژوتراند، رئیس

ک. مارکس، نایب رئیس

آ. پیگارد، منشی

بروکسل، ۱۳ فوریه ۱۸۴۸

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۶، صفحات ۶۴۰-۶۴۲

\* \* \*

### مصوبات کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها

برحسب نظر کمیته مرکزی قبلی لندن، که محل کمیته مرکزی را به بروکسل منتقل نموده و انحلال خود را اعلام داشته است، مسئولین حوزه رهبری کننده بروکسل، خود را به عنوان کمیته مرکزی سازماندهی کرده و اعلام می‌دارند: - که در موقعیت فعلی، تمام روابط سازمانی اعضای اتحادیه و مخصوصاً آلمانی‌ها در بروکسل غیرممکن شده است؛

- که اعضای رهبری اتحادیه یا دستگیر شده و اخراج گشته‌اند و یا آن که هر لحظه انتظار اخراج آن‌ها از بلژیک می‌رود؛

- که در حال حاضر، پاریس مرکز کلیه جنبش انقلابی است؛

- که موقعیت کنونی، رهبری کاملاً بر تحرکی را برای اتحادیه ایجاب می‌نماید و بدون هیچ تردیدی، یک قدرت تام را برای این لحظه الزام آور می‌سازد؛

و به این خاطر تصمیم می‌گیرند که:

ماده اول: کمیته مرکزی را به پاریس منتقل سازند؛

ماده دوم: کمیته مرکزی بروکسل اختیارات تام را برای اداره کردن موقت کلیه موضوعات مربوطه اتحادیه، به کار مارکس محول کند، با این شرط که او در برابر کمیته مرکزی جدیدی که تشکیل خواهد شد و هم چنین در برابر کنگره آینده مسئول خواهد بود؛

ماده سوم: به مارکس در پاریس ماموریت دهند، که به مجرد آن که موقعیت اجازه دهد، به انتخاب خود یک کمیته مرکزی جدید از اعضای اتحادیه تشکیل دهد و حتی به این منظور، اعضای از اتحادیه را که مقیم پاریس نمی‌باشند، به آنجا فراخواند؛

ماده چهارم: کمیته مرکزی بروکسل خود را منحل سازند؛

کمیته مرکزی: انگلس، ف منیشر، ک. مارکس، ژینگوت، ه. اشتاین گنس

در سوم مارس ۱۸۴۸ در بروکسل تصویب شد.

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۶، صفحات ۶۵۱-۶۵۲

\* \* \*

### صورت جلسه نشست نهم مارس ۱۸۴۸، حوزه پاریس اتحادیه کمونیست‌ها

جلسه نهم مارس، ساعت نه شب

مارکس طرح نظامنامه جدید را ارائه می‌دهد (۳)، که مورد بحث قرار می‌گیرد.

ماده اول در مقابل دو رای مخالف تصویب می‌شود و مواد: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ به اتفاق آرا به تصویب می‌رسند.

بنابراین، طرح نظامنامه بدون تغییر تصویب می‌شود. نظامنامه اتحادیه کمونیست‌ها توسط منشی قرائت می‌شود و اعضائی که قرار است به عضویت اتحادیه پذیرفته شوند (۴)، پس از شنیدن نظامنامه موافقت خود را برای عضویت در "اتحادیه کمونیست‌ها" اعلام می‌دارند.

مارکس پیشنهاد می‌کند، که کلیه اعضای اتحادیه اسم و آدرس خود را در اختیار اتحادیه قرار دهند. در این باره بحث می‌شود و سرانجام تصمیم گرفته می‌شود، که اعضای اتحادیه نام مستعار و آدرس خود را به اتحادیه بدهند. شاپر پیشنهاد می‌کند، که رئیس و منشی به اتفاق پنج عضو دیگر، مسئولین حوزه پاریس را تشکیل بدهند و از هر یک از انجمن‌ها یک نفر انتخاب شود و انتخابات تا جلسه بعد به تعویق بیفتند. شاپر درباره کمیته مرکزی گزارش می‌دهد و پیشنهاد می‌کند، که ناطقین باید در موقع سخنرانی از جا برخیزند و کلاه خود را از سرشان بردارند. این پیشنهاد تصویب می‌شود و بنا بر پیشنهاد مارکس قرار می‌گردد، که کمیته مرکزی در جلسه آینده گزارشی درباره وضع کلی اتحادیه بدهد.

بورن (Born) که مامور شده بود در جلسه انجمن دموکراتیک آلمان شرکت کند و درباره آن گزارشی تهیه کند، پس از سه ربع ساعت برمی‌گردد و وضع آشفته این انجمن را تشریح می‌کند. (۵)

قرار شد جلسه بعد در ساعت هشت بعد از ظهر شنبه آینده، در کافه بلژ \_ کوچه گرنل سنت هونور، تشکیل شود. پس از پایان جلسه، اعضاء آدرس خود را به منشی دادند. مارکس پیشنهاد کرد، که تمام اعضای اتحادیه با نوار قرمز رنگی مشخص شوند. پیشنهاد او تصویب می‌شود و به پیشنهاد شاپر قرار می‌شود، که یکی از اعضاء، نوار قرمز خونی رنگی برای همه خریداری کند. ب. ساکس (Sax) مامور این کار می‌شود.

کلیات آثار مارکس \_ انگلس به انگلیسی، جلد ۶، صفحات ۶۵۷-۶۵۸

\* \* \*

## مطالبات حزب کمونیست در آلمان (۶)

کارل مارکس \_ فریدریش انگلس

"پرولترهای جهان متحد شوید!"

- ۱\_ در سراسر آلمان یک جمهوری متحد و تفکیک ناپذیر اعلام می‌شود؛
- ۲\_ هر آلمانی از سن ۲۱ سالگی به بعد، دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می‌شود. مشروط بر این که محکومیت جنائی نداشته باشد؛
- ۳\_ به نمایندگان مردم حقوق پرداخت می‌گردد، تا کارگران هم بتوانند عضو مجلس آلمان شوند؛
- ۴\_ تسلیح عمومی مردم؛ ارتش‌ها در آینده، در عین حال ارتش‌های کار هم هستند، به نحوی که سربازان بر خلاف گذشته دیگر تنها مصرف کننده نیستند، بلکه حتی بیشتر از میزان هزینه نگاهداریشان تولید می‌کنند؛
- این خود، علاوه بر همه چیز، وسیله‌ای در خدمت تشکیلات کار می‌باشد؛
- ۵\_ خدمات حقوقی رایگان می‌شود؛
- ۶\_ تمام تعهدات فئودالی، عوارض، بیگاری‌ها، عشرها، و سایر مطالباتی که بر روستائیان تحمیل شده‌اند، بدون هیچ گونه غرامت لغو می‌شوند؛
- ۷\_ تمام اراضی سلطنتی و سایر اراضی فئودالی، به انضمام موسسات معدنی و کان‌ها و غیره، به مالکیت دولت در می‌آیند. بر روی این اراضی، به مقیاس وسیع و با جدیدترین وسایل علمی و به سود تمام جامعه، کشت و زرع می‌شود؛
- ۸\_ آن مطالبات رهنی که به گردن دهقانان است، به مالکیت دولت در می‌آید؛ دهقانان، بهره‌وجوه رهن خود را به دولت می‌پردازند؛
- ۹\_ در نواحی‌ای که در آن‌ها نظام استیجاری به وجود آمده است، بهره‌مالکانه و یا وجه اجاره به مثابه مالیات به دولت پرداخته می‌شود؛

— تمام تدابیر مذکور در بندهای ۶، ۷، ۸ و ۹ به این منظور اتخاذ می‌شوند، که عوارض محلی و سایر فشارهایی که تاکنون بر دهقانان و مستاجرین کوچک تحمیل می‌شدند، کاهش یابند، بدون آن که در عین حال وجوه لازم برای تامین مخارج دولت، کم شوند و یا تولید، دستخوش خطر گردد؛

— مالک که نه دهقان و نه مستاجر است، به هیچ وجه در تولید سهم نبوده و از این رو مصرفی را که می‌کند، سوء استفاده محض است؛

۱۰— یک بانک دولتی، که اوراقش دارای نرخ قانونی است، جای همه بانک‌های خصوصی را می‌گیرد؛

این تدبیر، کنترل نظام اعتباراتی را به نحوی که موافق منافع تمام مردم باشد ممکن می‌سازد و در نتیجه به سیادت صاحبان بزرگ پول ضربه می‌زند. به علاوه، با جایگزینی طلا و نقره با پول کاغذی، وسیله مبادله عمومی (که پیش شرط انصراف ناپذیر تجارت و بازرگانی بورژوازی است) ارزان‌تر می‌شود و اجازه می‌دهد که از طلا و نقره برای تجارت خارجی استفاده شود. این اقدام، بالاخره، برای پیوند زدن علاقه بورژوازی محافظه کار به دولت هم لازم است؛

۱۱— تمام وسایل حمل و نقل، راه آهن‌ها، کانال‌ها، کشتی‌های بخاری، جاده‌ها، پست‌ها، و غیره را دولت به دست خود می‌گیرد. آن‌ها به مالکیت دولت در می‌آیند و بطور رایگان در دسترس طبقه غیر متمکن قرار می‌گیرند؛

۱۲— تفاوتی در حقوق کارمندان دولت وجود نخواهد داشت، مگر برای آن کسانی که صاحب خانواده هستند، یعنی نیازمندی‌هایشان بیشتر است، و لذا از دیگران حقوق بیشتری دریافت خواهند کرد؛

۱۳— جدائی کامل کلیسا از دولت: حقوق روحانیون همه مذاهب را فقط کمک داوطلبانه هم مسلمان مذهبی آن‌ها تامین می‌کند؛

۱۴— تحدید حق وراثت؛

۱۵— اعمال مالیات‌های تصاعدی مشدد و لغو مالیات بر اجناس مصرفی؛

۱۶— ایجاد کارگاه‌های ملی: دولت معیشت همه کارگران را تضمین می‌کند و معاش کسانی را که قادر به کار نیستند، تامین می‌نماید؛

۱۷— آموزش همگانی و رایگان برای همه؛

به نفع پرولتاریا، خرده بورژواها، و خرده دهقانان آلمان است که با تمام نیرو از این مطالبات دفاع کنند. فقط با تحقق این مطالبات است، که آن میلیون‌ها انسانی که تاکنون در آلمان به دست عده‌ای معدود استثمار می‌شدند و استثمار کنندگان‌شان مایلند آنها را باز هم در انقیاد نگه دارند، به حقوق خود و به آن قدرتی دست می‌یابند که به آنها، که خود تولید کنندگان همه ثروت‌ها هستند، تعلق دارد.

کمیتة: کارل مارکس، کارل شاپر، ح. باوئر، ف. انگلس، ی. مول، و. ولف

کلیات آثار مارکس — انگلس به انگلیسی، جلد ۷، صفحات ۳-۷

\* \* \*

### به همه کارگران آلمان (۷)

خطاب به کلیه کارگران آلمان!

برادران و کارگران!

اگر نمی‌خواهیم که باز هم مثل گذشته فریب خورده باقی بمانیم و باز هم بیشتر در سال‌های متمادی آینده به وسیله گروه قلیلی، استثمار شده، مورد تحقیر قرار گرفته، و پایمال شویم، در این صورت اجازه نداریم که حتی یک لحظه را از دست بدهیم و یک دقیقه را به بطالت و بی‌عملی بگذرانیم.

اگر مثل گذشته، منفرد و جدا از هم باشیم، ضعیف خواهیم بود، ولو آن که میلیون‌ها نفر باشیم. برعکس، اگر متحد و متشکل بشویم، قدرت مقاومت ناپذیری را شکل خواهیم داد. به این جهت، برادران، همه جا (در شهرها و دهات) باشگاه‌های کارگری تشکیل بدهید و در آن‌ها مناسبات و شرایط ما را به بحث بگذارید و برای تغییر وضع فعلی، ضوابطی را پیشنهاد کنید. نمایندگانی از طبقه کارگر آلمان، برای پارلمان آلمان کاندید و انتخاب کنید و اقدامات

دیگری را که برای تامین و حفظ منافع ما ضروری می باشد، به عمل آورید. از این گذشته، کلیه باشگاه های کارگری آلمان باید تا سرحد امکان به سرعت با یک دیگر رابطه برقرار نمایند و این رابطه را حفظ کنند. ما پیشنهاد می کنیم، که ماینس را موقتا به عنوان مرکز کلیه باشگاه های آلمانی برگزینید و با هیات رئیسه ای که این اعلامیه را امضاء کرده است، مکاتبه کنید و در مورد برنامه های مشترک خود تفاهم به وجود آورید، تا هرچه زودتر در گردهمایی نمایندگان تمام باشگاه ها، بتوانیم محل کمیته مرکزی و غیره را دقیقا مشخص سازیم. انتظار داریم که نامه هایتان را بدون پرداخت هزینه پستی برای ما بفرستید، همانطور که ما نیز چنین می کنیم.

ماینس، ۵ آوریل ۱۸۴۸

باشگاه تعلیماتی برای کارگران در ماینس

از طرف هیات رئیسه: دبیر: کلوس (Cluss)، سخنگو: والو (Wallau)

آدرس: دبیرخانه باشگاه تعلیماتی برای کارگران در ماینس، برسد به دست آدولف کلوس، ماینس فرانسیس، کانر گاسه شماره ۱۵۶۱/۲

کلیات آثار مارکس \_ انگلس به انگلیسی، جلد ۷، صفحات ۵۳۵-۵۳۶

\* \* \*

### گزارش مربوط به شرکت مارکس در باشگاه دموکراتیک وین

در ۲۸ اوت ۱۸۴۸

وین، ۳۰ اوت

جلسه ۲۸ام این ماه باشگاه دموکراتیک، یکی از جالب ترین و مهم ترین حوادث تاریخ روزمره بود. از میان مهمانان حاضر در جلسه، ما به ذکر نام جولیس فروبل (Julius Fröbel)، نویسنده معروف سیاسی، و کارل مارکس، مدیر "روزنامه نویه راینیشه تسایتونگ"، می پردازیم. هر دوی این مردان، به واسطه سرنوشت خاص خودشان، دارای اهمیت می باشند. هم چنین، به عنوان نویسنده دارای مواضع مشخصی هستند، که برای آلمان مهم است... آقای مارکس معتقد است: تفاوتی نمی کند که چه کسی وزیر باشد، زیرا که در اینجا نیز مثل پاریس موضوع بر سر مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریاست. سخنرانی ایشان بسیار پر معنی، تند و آموزنده بود...

(روزنامه «رادیکال» شماره ۶۴، اوت ۱۸۴۸)

کلیات آثار مارکس \_ انگلس، به انگلیسی، جلد ۷، صفحه ۵۷۰

\* \* \*

### گزارش درباره سخنرانی مارکس راجع به کار مزدی و سرمایه

در جلسه ۲ سپتامبر ۱۸۴۸، در اولین باشگاه کارگری وین

... آقای دکتر مارکس سخنرانی مفصلی راجع به کار مزدی و سرمایه ایراد می کند و می گوید: انقلاب های اجتماعی، پیش درآمد همه انقلابات می باشند. سرمایه از پول تشکیل نشده است، بلکه عبارتست از مواد خام، ابزار تولید و تولیدات زندگی. محصولات کار مزدی، سرمایه را به وجود می آورند. این ادعا که منافع سرمایه داران و کارگران مزدی یکی هستند، نادرست است. با تقسیم کار، رقابت بین کارگران گسترش می یابد و مزد تنزل می کند. به ویژه به خاطر سیستم ماشینی، مخارج تولید، اجرت کار را تعیین می کند.

تمدن موجب رفاه حال کارگران نمی شود، بلکه درست برعکس عمل می کند و بر مالیات ها و قیمت مایحتاج زندگی می افزاید.

ناطق هم چنین درباره راه علاج های متداول و بی خاصیت بودن آن ها سخن می گوید و از جمله تئوری ازدیاد جمعیت مالتوس، دارالمساکین انگلستان، تعلیم و تربیت صنعتی، و الغای مقررات گمرکی و مالیات ها، را نام می برد و بالاخره

اظهار می‌دارد که شرایط باید بهتر بشوند...

﴿روزنامه "مشروطیت"، شماره ۱۳۶، ۵ سپتامبر ۱۸۴۸﴾

کلیات مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۷، صفحه ۵۷۳

\* \* \*

### صورت جلسه نشست کمیته باشگاه کارگری کلن در ۱۶ اکتبر ۱۸۴۸ (۸) و نطق مارکس به مناسبت قبول ریاست جلسه و حوادث وین

شهروند روزر (Röser)، رئیس موقتی، اعلام می‌دارد که دکتر مارکس با تقاضائی که باشگاه در مورد قبول ریاست باشگاه از او به عمل آورده است، موافقت کرده و به این جهت از او خواهش می‌کند که بجای وی ریاست جلسه را به عهده بگیرد.

دکتر مارکس اظهار می‌دارد که موقعیت او در کلن دشوار و نامطمئن است و پاسخی که در مورد تقاضای تجدید تابعیت از وزیر کشور سابق، کول وتر (Kuhlwetter)، دریافت کرده است، بیشتر به یک حکم اخراج شباهت دارد و به هر حال بر علیه این موضوع به مجلس ملی شکایت خواهد کرد. از طرف دیگر، او ظاهراً به خاطر یک جرم مطبوعاتی به دادگاه فراخوانده شده است. علاوه بر این، به علت پراکنده شدن هیات تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ"، کارهای زیادی در پیش دارد، ولی با وجود همه اینها حاضر است که بطور موقتی، تا زمان آزاد شدن دکتر گوت شالک (Gottschalk)، با تقاضای کارگران موافقت نماید. او می‌گوید دولت و بورژوازی باید اطمینان حاصل کنند، که علی‌رغم پیگردهای آنها، همواره افرادی وجود دارند که آماده آن هستند که خود را در خدمت کارگران قرار دهند.

سپس، دکتر مارکس مشروحاً درباره تأثیرات انقلابی کارگران آلمانی در خارج از آلمان سخن می‌گوید و بالاخره به نقش بزرگی که آنها در انقلاب اخیر وین بازی کرده‌اند، اشاره کرده و به این مناسبت پیشنهاد می‌کند، که پیامی برای باشگاه کارگری وین فرستاده شود. (این پیشنهاد با ابراز احساسات شدید به تصویب رسید.) در رابطه با دستور جلسه، رئیس پیشنهاد می‌کند که در ساعت اول به موضوعات مربوط به خود باشگاه پرداخته شود (یعنی مربوط به مسائل داخلی و خارجی آن) و طی ساعت دوم درباره مسایل اجتماعی و سیاسی بحث شود و بالاخره جلسه راس ساعت ۸/۵ کار خود را شروع کند (این پیشنهاد، تصویب شد)...

کلیات آثار مارکس - انگلس، جلد ۷، صفحات ۵۷۹-۵۸۰

\* \* \*

### از صورت جلسه مجمع عمومی باشگاه کارگری کلن، در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۸، به ریاست مارکس

رئیس جلسه، دکتر مارکس، جلسه را افتتاح می‌کند و توضیحات چندی درباره سیستم انتخابات غیر مستقیم می‌دهد. شهروند روزر می‌گوید: از ما خواسته شده است که برای کنگره دموکراتیک، که در ۲۶ ام این ماه در برلن تشکیل خواهد یافت، نماینده‌ای اعزام داریم (۹)، ولی در این رابطه این سؤال مطرح می‌شود که آیا باشگاه کارگری باید فقط به نمایندگی از طرف خود و یا به اتفاق باشگاه دموکراتیک، نماینده مشترکی اعزام دارد. در آخرین جلسه کمیته باشگاه تصمیم گرفته شده است، که شق اول صورت گیرد. یعنی این که مستقلاً اقدام شود، ولی این منوط به اجازه جلسه می‌باشد. در صورت تصویب این پیشنهاد، باید عمدتاً موضوع مخارج را در نظر داشت. به این جهت پیشنهاد می‌کنم که: ما فقط از طرف خود نماینده‌ای را انتخاب کنیم و برای تامین مخارج مربوطه، داوطلبانه مبلغی بپردازیم. این پیشنهاد تصویب می‌شود و حداقل کمک، یک سکه نقره ده فینیکی تعیین می‌گردد. شهروند بویست (Beust)، به عنوان نماینده کاندید و انتخاب می‌شود.

دکتر مارکس، به عنوان رئیس و شهروند روزر، به عنوان نایب رئیس در مقام خود ابقاء شدند...

کلیات آثار مارکس - انگلس، جلد ۷، صفحه ۵۹۷

## احضار کارل مارکس به دادگاه

کلن، ۱۴ ام نوامبر: پس از اعلام خبر احضار کارل مارکس (رئیس هیات تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ") به دادسرا، بامداد امروز، عده قابل توجهی از توده‌های خلق در دادگاه استیناف (Court of Appeal) اجتماع کردند، تا به سهم خود در این جریان شرکت نموده و در جریان نتیجه بازپرسی قرار گیرند. پس از خروج کارل مارکس، مردم با کف زدن‌های شدید از او استقبال کرده و تا سالن ایزر (Eiser Hall) وی را بدرقه نمودند. در آنجا، مارکس کلماتی چند به عنوان سپاسگذاری از شرکت مردم ابراز داشت و اظهار نمود که او فقط در بازپرسی نهائی مربوط به قضیه هکر (Hecker)، مورد بازجوئی قرار گرفته است. آقای هکر، دادیار سابق و دادستان فعلی، شاکی است که مارکس با انتساب جموریخواه به او در یکی از مقالات مندرج در "نویه راینیشه تسایتونگ"، که با امضای هکر منتشر شده، به وی اهانت کرده است. (۱۰)

کلیات مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۸، صفحه ۴۹۶

## انتخاب فریدریش انگلس، به عنوان نماینده باشگاه کارگری لوزان در کنگره کارگری برن

برادر!

از آنجا که برای ما امکان پذیر نبود، که نماینده‌ای به کنگره کارگری برن (Berne) بفرستیم، از تو خواهش می‌کنیم که به عنوان نماینده ما در این کنگره شرکت کن. (۱۱) تو به عنوان رزمنده‌ای، که مدت‌هاست به خاطر پرولتاریا مبارزه می‌کنی، مسلماً در این مورد وظایف خود را به خوبی انجام خواهی داد و با بورژوازی و سایر خرده‌گیران کاری نخواهی داشت و فقط پرولتاریاست که تو با آن و به خاطر آن کار خواهی کرد. به این جهت، ما تمایل خود را در مورد ایجاد یک باشگاه مرکزی، به اختصار به اطلاع تو می‌رسانیم:

۱- هدف اتحاد باشگاه‌ها عبارتست از:

الف: تاسیس یک باشگاه مرکزی و یک صندوق مرکزی؛

ب: تعلیمات سیاسی و اجتماعی کارگران؛

پ: برقراری رابطه با کمیته کارگران آلمانی در لایپزیک (Leipzig)، عمدتاً به خاطر آن که پیوند کارگران مستحکم‌تر گردد؛

۲- وظایف باشگاه مرکزی منتخب عبارت خواهد بود از:

الف: برقراری ارتباط با کمیته کارگری در لایپزیک؛

ب: تسهیل روابط کتبی و عمدتاً پخش روزنامه «اخوت»، که از طرف کمیته مرکزی منتشر می‌شود؛

پ: مدیریت صندوق مرکزی و تنظیم گزارش مالی هر شش ماه یک بار؛

ت: اطلاع فوری کلیه رویدادهای مهم به باشگاه‌های برادر؛

۳- وظایف باشگاه‌های برادر در مقابل یک دیگر و نسبت به باشگاه مرکزی:

الف: هر یک از اعضاء حداکثر یک باتس (۱۲) در ماه می‌پردازد و در عوض هزینه مکاتبات متقابل آن‌ها پرداخت خواهد شد؛

ب: هر یک از شعبات باشگاه باید کارت عضویتی برای اعضای خود صادر کند؛

پ: هر یک از اعضاء، که دارای کارت عضویت باشد، حق شرکت در هر یک از باشگاه‌های دیگر را دارا است. البته، کارت عضویت او باید به امضای رئیس باشگاهی که قبلاً عضو آن بوده است، رسیده باشد.

در رابطه با انتخاب خود، کمافی‌السابق باشگاه برن را مناسب‌ترین باشگاه تلقی می‌کنیم. به هر صورت، اگر

آخرین قرار قبلی ما مورد گفتگو قرار گرفت، لطفاً به یاد داشته باشید که صدور این قرار صرفاً به این علت رخ داد که ما در تابستان گذشته، باشگاه برن را باشگاه مرکزی نامیده بودیم، ولی از آنجا که از اوضاع بی خبر بودیم، جلسه‌ای در اینجا فراخواندیم که تصمیم به صدور قرار فوق‌الذکر گرفت. ما، نیم باتس حق عضویت در هفته را از آن جهت رد کردیم، که می‌دانستیم به علت آن تعداد اعضاء تقلیل می‌یابد و در نتیجه، درآمد افزایش زیادی پیدا نخواهد کرد.

به نمایندگی از طرف ۴۱ نفر اعضای باشگاه به تو درود می‌فرستیم و دستت را می‌فشاریم!

گ. شنه برگر، بانگرت، هاف

لوزان، ۸ دسامبر ۱۸۴۸

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۸، صفحات ۵۰۵-۵۰۶

\* \* \*

### صورت جلسه کمیسیون تشکل کارگری، در ۱۵ ژانویه ۱۸۴۹،

بعد از قرائت و تصویب صورت جلسه نشست پیشین، روزی، رئیس جلسه، می‌پرسد که آیا شهروند پیرنس، نویسنده روزنامه (آزادی) در جلسه حاضر است؟ و پس از تکرار این سؤال، اعلام می‌کند که غایب بوده و باید به عنوان کارمند تشکل، در مورد رفتار اخیرش که بدون اطلاع دادن به تشکل قصد دارد تغییراتی در روزنامه به عمل آورد، تحت سؤال قرار گیرد...

شهروندان مارکس و شاپر در این مورد پیشنهادی مطرح می‌کنند، که موجب پشتیبانی همه جانبه قرار می‌گیرد. این پیشنهاد مبنی بر آن است، که در کنار شهروند پیرنس، به عنوان نویسنده ارگان رسمی تشکل (۱۳)، هیات تحریریه‌ای نیز قرار گیرد که وظیفه‌اش عبارت از آن باشد که این ارگان حقیقتاً منافع تشکل را مراعات نموده و به مفهوم حزبی اداره شود. این پیشنهاد به تصویب رسید و شهروندان: شاپر، روزی، و رایف، به عضویت این هیات تحریریه برگزیده شدند. شهروند وسترمان، اعلامیه‌ای را که دکتر گوت شالک در بروکسل صادر کرده بود، قرائت می‌کند و اعلام می‌نماید که نمی‌تواند با رفتار او موافق باشد. ولی، شهروند مارکس با پشتیبانی شاپر پیشنهاد می‌کند که موقتاً از طرح موضوع صرف‌نظر شود، زیرا که اعلامیه صادره مشکوک‌تر و مبهم‌تر از آن است که بتوان با اطمینان خاطر درباره آن قضاوت کرد. البته برای روشن شدن موضوع، باید کمیسیونی تعیین شود تا نکاتی را که ناروشتن به نظر می‌رسند، مشخص سازد و ضمن نامه‌ای از دکتر گوت شالک، در مورد آن‌ها توضیح و تشریح مطالب را خواستار شود. این پیشنهاد، مورد استقبال عمومی قرار می‌گیرد و دکتر مارکس، آنه‌که، شاپر، روزی، و امر، برای عضویت در این کمیسیون کاندید و انتخاب می‌شوند.

شهروند آنه که پیشنهاد می‌کند، که بحث راجع به انتخابات در شرف وقوع، در برنامه کار جلسات آینده قرار گیرد. شهروند شاپر می‌گوید: اگر این پیشنهاد چهار هفته پیش شده بود، در این صورت شاید می‌توانستیم به عنوان یک حزب جداگانه، کاری انجام بدهیم. ولی حالا دیگر دیر شده است، زیرا که ما به هیچ وجه متشکل نشده‌ایم و امکان ندارد که کاندیداهای تعیین شده، از طرف حزب کارگر به مجلس راه یابند.

شهروند مارکس نیز به همین منوال معتقد است، که تشکل‌های کارگری به صورتی که اکنون وجود دارد، نمی‌تواند کاندیدی را به مجلس بفرستد و این قضیه نیز مطرح نیست که در این لحظه کاری اصولی انجام داده شود. بلکه باید علیه دولت، حکومت مطلقه و سلطه فئودالیسم، اپوزیسیونی به وجود آید و البته برای این کار، دموکرات‌ها و به اصطلاح لیبرال‌ها وجود دارند که به همین اندازه از حکومت کنونی، در سطح وسیعی ناراضی می‌باشند. با موضوعات باید همانطور که هستند برخورد کرد. حالا از آنجا که این نکته مهم است، که تا سرحد امکان اپوزیسیون نیرومندی بر ضد سیستم مطلقه کنونی به وجود آورده شود، لذا عقل سالمی لازم است که بتواند این مطلب را درک کند که چنانچه نتوان نظریه اصولی خود را در انتخابات اجرا کرد، باید با حزب دیگری که به همین ترتیب در اپوزیسیون قرار دارد، متحد شد تا بتوان مانع پیروزی دشمنی مشترک یعنی سلطنت مطلقه گردید. به این ترتیب تصمیم گرفته شد، که در کمیته‌های

عمومی انتخاباتی، که برحسب تقسیم حوزه‌های انتخاباتی این شهر تقسیم خواهند شد، شرکت جست و از اصول کلی دموکراتیک جانبداری کرد.

برای ایجاد روابط نزدیک تر میان کارگران و دموکرات‌ها، شهروندان شاپر و روزر برگزیده شدند تا در جلسه کمیته تشکل دموکراتیک شرکت نمایند و در این باره گزارش بدهند.

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۸، صفحات ۵۱۳-۵۱۴

\* \* \*

### **مصوبات مجمع عمومی تشکل کارگری کلن، در ۱۶ آوریل ۱۸۴۹،**

مجمع عمومی به اتفاق آراء تصویب می کند که:

۱- از اتحادیه باشگاه‌های دموکراتیک آلمان بیرون بیاید و بجای آن به اتحادیه تشکل‌های کارگری آلمان که کمیته مرکزی آن در لایپزیک قرار دارد، ملحق شود؛

۲- به کمیته تشکل کارگری ماموریت دهد، که به منظور ایجاد اتحاد نزدیک تر جهت تشکیل حزب اجتماعی کارگران، قبل از برگزاری کنگره عمومی کارگران در لایپزیک، یک کنگره ولایتی از کلیه تشکل‌های کارگری ایالت راین و وستفالن در کلن فرا خواند؛

۳- به کنگره تشکل کارگری آلمان، که بزودی در لایپزیک برگزار می شود، نمایندگانی اعزام کند.

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۹، صفحه ۴۹۴

\* \* \*

### **از صورتجلسه جلسه کمیسیون تشکل کارگری، در ۱۷ آوریل ۱۸۴۹،**

... ۵- در تعقیب مصوبات مجمع عمومی روز گذشته، کنگره ای از نمایندگان کلیه تشکل‌های کارگری راین و وستفالن در اولین یکشنبه ماه مه برگزار شود.

جهت اتخاذ این تصمیم، کمیسیون یک کمیته ایالتی موقت شامل شش عضو به شرح زیر را مامور اجرای این می کند: شهروندان: ک. مارکس، و. ولف، ک. شاپر، آنه که، اسر، و اتو، و به این عده ماموریت می دهد که برای دعوت از باشگاه‌های مربوطه دعوت نامه و بیانیه برگزاری این اجلاس را بفرستد.

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۹، صفحه ۴۹۵

\* \* \*

### **گزارش برگزاری کنگره تشکل‌های کارگری**

اخیرا، عده ای از اعضاء از کمیسیون تشکل‌های دموکراتیک ایالت راین استعفا داده اند. در ضمن، تشکل کارگری اینجا نیز از اتحادیه تشکل‌های دموکراتیک راین کناره گیری کرده است. اعتقاد به این نکته که به علت ناهمگونی عناصر عضو تشکل‌های نامبرده، نمی توان در جهت منافع طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم، انتظارات زیادی از آن‌ها داشت، انگیزه این تصمیم بوده است.

به این جهت، اتحاد بیشتر عناصر همگون و همکاری نزدیک تر کلیه تشکل‌های کارگری هر چه مبرم به نظر می رسد. به این منظور، تشکل کارگری اینجا، یک کمیسیون موقت متشکل از کلیه تشکل‌های ایالت راین و وستفالن را ضروری ترین اقدام اولیه تلقی کرده و به اعضائی که این اعلامیه را امضاء کرده اند، ماموریت داده است که برای رسیدن به منظور فوق، گام‌های لازم را بردارند.

و اینک کمیسیون موقت از کلیه تشکل‌های کارگری و سایر تشکل‌هایی که تا این زمان اسامی دیگری داشته، ولی از اصول اساسی دموکراسی اجتماعی با قاطعیت طرفداری می کرده اند، به این وسیله دعوت می کند که نمایندگان خود را برای شرکت در کنگره ایالتی که در اولین یکشنبه ماه آینده (ششم مه) تشکیل خواهد شد، اعزام دارند.

دستور کار کنگره عبارت است از:

- ۱- متشکل کردن تشکل‌های کارگری رایین و وستفالن؛
- ۲- انتخاب نمایندگان برای شرکت در کنگره سراسری تشکل‌های کارگری آلمان که در ماه ژوئن در لایپزیک تشکیل خواهد یافت؛
- ۳- مذاکره و اتخاذ تصمیم در مورد پیشنهادهاتی که نمایندگان اعزامی به کنگره لایپزیک، همراه خود خواهند برد؛

از نمایندگانی که برای شرکت در این پیش کنگره انتخاب شده‌اند، تقاضا می‌شود که حداکثر تا ساعت ده صبح روز ششم مه با همراه داشتن اعتبارنامه نمایندگی‌شان، خود را در هتل کرانتس واقع در آلتن مارک معرفی کنند.

کلن، ۲۴ آوریل ۱۸۴۹

خواهشمند است که با ما، به آدرس زیر مکاتبه کنید:

کارل شاپر، رئیس تشکل کارگری، خیابان اوتترهوت ماخر، شماره ۱۷.

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۹، صفحات ۵۰۲-۵۰۳

\* \* \*

### حکم بازداشت

برحسب احضاریه صادره از طرف دادرسی سلطنتی، از متصدیان امور نظامی و غیر نظامی تقاضا می‌کنم که: فریدریش انگلس، سردبیر "نویه راینیشه تسایتونگ"، متولد بارمن (Barmen) را که آخرین محل اقامتش کلن بوده و مطابق با ماده ۹۶ قانون جزا، تحت پیگرد قرار گرفته و متواری شده است، تحت تعقیب قرار دهند و در صورت مشاهده او، وی را دستگیر کرده و به من تحویل دهند. مشخصات او در زیر ذکر می‌شود.

آلبرفلد، ۶ ژوئن ۱۸۴۹

از طرف دادستان کلن

بازپرس شهرستان ایشهورن

مشخصات انگلس:

سن: بین ۲۶ تا ۲۸ سال

قد: پنج پا و شش اینچ

مو: بور

پیشانی: بلند

ابرو: بور

چشم: آبی

بینی و دهان: متناسب

ریش: متمایل به قرمز

چهره: بیضی شکل

ظاهر: سالم

اندام: لاغر

مشخصات ویژه: خیلی تند تکلم می‌کند و نزدیک بین است.

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۹، صفحه ۵۲۴

## خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها، در ماه مارس ۱۸۵۰

فریدریش انگلس – کارل مارکس

برادران!

اتحادیه کمونیست‌ها، در دو سال انقلابی ۴۹-۱۸۴۸، به دو طریق از محک آزمایش سربلند بیرون آمد. نخست از این راه، که اعضایش همه جا با جدیت در جنبش شرکت کرده‌اند و در مطبوعات، سنگرها، و میدان‌های جنگ، در صف مقدم، در صف پرولتاریا، این تنها طبقه قطعا انقلابی، قرار گرفتند. علاوه بر این، شایستگی اتحادیه از این طریق نیز به اثبات رسید که معلوم شد نظریاتش درباره جنبش، بدان نحو که در بخشنامه‌های کنگره‌ها و قرارهای دفتر مرکزی سال ۱۸۴۷ و در "مانیفست کمونیست" مطرح شده بود، تنها نظریات درست در این باره بودند و پیش بینی‌هایی که در آن اسناد بیان شده‌اند، کاملا تحقق یافتند و نظریاتی که اتحادیه سابقا درباره اوضاع اجتماعی موجود می‌داد و برایشان مخفیانه تبلیغ می‌نمود، امروز بر سر زبان همه قرار گرفته و در ملاء عام موعظه می‌شوند. در عین حال، طی این دو سال، تشکیلات سابقا مستحکم اتحادیه، بطور قابل ملاحظه‌ای سست شد. بخش بزرگی از اعضای که مستقیما در جنبش انقلابی شرکت داشتند، تصور کردند که زمان انجمن‌های مخفی به پایان رسیده و فعالیت‌های علنی به تنهایی کفایت می‌کند. تک تک سازمان‌های ولایتی و انجمن‌ها، روابط خود را با دفتر مرکزی به دست خمودگی و قطع تدریجی سپردند.

بنابراین و در حالی که جناح دمکرات‌ها، جناح خرده بورژواها، دائما متشکل‌تر می‌شد، اردوی کارگران تنها پایگاه مستحکم خود را از دست می‌داد و در بهترین حالت فقط در چند محل به منظور اهداف محلی، تشکیلات خود را حفظ کرد و به این خاطر در جنبش عمومی بطور کامل تحت سلطه و رهبری دمکرات‌های خرده بورژوا در آمد. به این وضعیت باید خاتمه داد، استقلال کارگران باید احیاء گردد. از آنجا که کمیته مرکزی به این نیاز واقف بود، در زمستان ۴۹-۱۸۴۸، نماینده خود، یوزف مول (Joseph Moll) را برای سازماندهی مجدد اتحادیه رهسپار آلمان ساخت.

ولی ماموریت مول نتایج پر دوامی ببار نیاورد، بعضا به این علت که کارگران آلمانی در آن زمان هنوز تجربه کافی نداشتند و دیگر به دلیل آن که قیام ماه مه، اجرای این ماموریت را متوقف ساخت. مول خود اسلحه به دست به ارتش (انقلابی) بادن – فالتس پیوست و در ۲۹ام ژوئن در نبرد مورگ (Morg) از پای در آمد. اتحادیه با مرگ او، یکی از قدیمی‌ترین، فعال‌ترین، و قابل اعتمادترین اعضا خود را که در تمام کنگره‌ها و دفترهای مرکزی شرکت داشت و قبلا نیز ماموریت‌هایی را با موفقیت‌های بزرگ اجراء کرده بود، از دست داد. بعد از شکست انقلابیون آلمان و فرانسه، در ژوئیه ۱۸۴۹، تقریبا تمام اعضا دفتر مرکزی در لندن دوباره به گرد هم آمدند، صفوف خود را با نیروهای انقلابی جدید تکمیل کردند و با جدیت تازه‌ای دست به تجدید سازماندهی اتحادیه زدند. سازماندهی مجدد تنها از عهده یک فرستاده ویژه کمیته مرکزی برمی‌آید. دفتر مرکزی برای این که این فرستاده بتواند در لحظه حاضر حرکت کند، اهمیت درجه اول قائل است، زیرا اکنون انقلابی نوین در پیش است و اردوی کارگری اگر نخواهد دوباره به مانند ۱۸۴۸ مورد بهره برداری بورژوازی قرار گرفته و دنبال رو آن بشود، باید هرچه متشکل‌تر، هم رای‌تر، و مستقل‌تر وارد صحنه بشود.

برادران! ما در همان سال ۱۸۴۸ به شما گفتیم، که بورژوازی لیبرال آلمان به زودی به قدرت خواهد رسید و فورا قدرت تازه به دست آورده خود را علیه کارگران به کار خواهد برد. شما دیدید، که چگونه این پیش بینی واقعیت یافت. در واقع این بورژوازی بود، که پس از جنبش مارس ۱۸۴۸، قدرت را به دست گرفت و آن را برای برگرداندن کارگران، یعنی همزمان خود، به شرایط جور و ستم گذشته به کار گرفت. بورژوازی بدون این که با حزب فئودال‌ها، که در مارس ۱۸۴۸ به کنار زده شد، متحد بشود و قدرت را دوباره به دست این جناح فئودالی و مطلقه بسپارد، موفق به این کار نمی‌شد. با این وجود، به لطف گرفتاری‌های مالی دولت، بورژوازی برای خود شرایطی فراهم کرده که در دراز مدت می‌تواند قدرت را مجددا به دست آورد و حکومتش را تضمین کند. البته، مشروط به این که جنبش انقلابی، به اصطلاح، طریق مسالمت آمیزی را دنبال کند. در چنین حالتی، بورژوازی حتی دیگر احتیاج به این ندارد که برای حفظ حکومت دست به اقدامات قهرآمیز علیه خلق زده و خود را منفور سازد، زیرا نیروی ضد انقلابی فئودال تمام این گام‌های قهرآمیز را

برداشته است. سیر وقایع، ولی، از این مسیر صلح آمیز گذر نخواهند کرد. برعکس، انقلاب که حرکت این وقایع را تسریع خواهد کرد، نزدیک است. چه این انقلاب، معلول قیام مستقلانه پرولتاریای فرانسه باشد و چه هجوم «اتحاد مقدس» (۱۴) علیه بابل انقلابی، آن را موجب شود.

نقشی را که بورژوازی لیبرال در ۱۸۴۸ آلمان در مقابل خلق ایفا کرد (این نقش خائنه را)، در انقلاب آینده خرده بورژوازی دمکرات، که اکنون چون بورژوازی لیبرال قبل از ۱۸۴۸ در موضع اپوزیسیون قرار دارد، بازی خواهد کرد. این جناح، جناح دمکرات که برای کارگران به مراتب خطرناک تر از جناح لیبرال سابق است، از سه عنصر تشکیل می شود:

۱- مترقی ترین بخش های بورژوازی بزرگ، که هدف شان سرنگونی فوری و تام فئودالیسم و حکومت مطلقه است. نمایندگی این دسته را میانجی گران برلینی سابق و تحریم گران مالیات به عهده دارند؛

۲- خرده بورژوازی دمکرات مشروطه طلب، که هدف اصلی اش در جنبش قبلی ایجاد یک دولت متحد کم و بیش دمکرات بوده است. به آن نحوی که نمایندگان آنها، یعنی بدوا چپی های مجلس فرانکفورت و بعدا مجلس اشتوتگارت و خود آنها، در رابطه با مبارزه برای قانون اساسی امپراطوری دنبال کردند؛

۳- خرده بورژوازی جمهوری خواه، که آرمانش یک جمهوری متحد آلمانی مانند سویس است و اکنون خود را سرخ و سوسیال دمکرات قلمداد می کند. آن ها با تمام وجود آرزو دارند، که فشار سرمایه های بزرگ بر سرمایه های کوچک و هم چنین فشار بورژوازی بزرگ بر بورژوازی کوچک را از بین ببرند. نمایندگان این جناح، اعضای کنگره ها و کمیته های دمکرات، رهبران انجمن های دمکرات، و سردبیران روزنامه های دمکرات بودند؛

تمام این جناح ها، خود را پس از این که شکست خوردند، جمهوری خواه و یا سرخ می نامند. درست مثل خرده بورژواهای جمهوری خواه فرانسه، که اکنون خود را سوسیالیست می خوانند. ولی آن ها هنوز هر جا که فرصتی به دست آورند، مثلا در ورتنبرگ (Württemberg)، باویر (Bavaria)، و غیره، و بتوانند بطور قانونی اهداف خود را دنبال کنند، از آن برای حفظ اراجیف قدیمی خود استفاده می کنند و عملا نشان می دهند که ذره ای هم تغییر نکرده اند. در ضمن، مسلم است که نام تغییر یافته این جناح ها در رابطه شان با کارگران کوچک ترین تغییری ایجاد نمی کند، بلکه تنها نشان می دهد که آن ها اکنون باید در مقابل بورژوازی، که متحد حکومت مطلقه شده است، جبهه بندی کرده و به پرولتاریا تکیه کنند.

جناح خرده بورژوازی دمکرات در آلمان بسیار قدرتمند است. آن ها نه تنها اکثریت وسیع اهالی بورژوازی شهر، صاحبان کوچک صنایع، و استادکاران را در بر می گیرند، بلکه دهقانان و پرولتاریای کشاورزی را هم تا زمانی که این ها هنوز در پرولتاریای مستقل شهری برای خود تکیه گاهی نیافته اند، در زمره دنباله روان خود بشمار می آورند.

رابطه حزب انقلاب کارگری با دمکراسی خرده بورژوازی چنین است: این حزب به اتفاق آن ها علیه جناحی که سرنگونی اش را می خواهد، مبارزه می کند. ولی، در تمام مواردی که آن ها بخواهند وضع خود را تثبیت کنند، حزب کارگری علیه شان بر خواهد خاست.

خرده بورژوازی دمکرات، که به هیچ وجه خواهان تحول کل جامعه برای پرولتاریای انقلابی نیست، سعی دارد در شرایط اجتماعی موجود فقط چنان تغییراتی را ایجاد کند، که جامعه را برای آن ها هر چه تحمل پذیرتر سازد. بنابراین، آن ها بیش از هر چیز خواهان تقلیل مخارج دولتی از طریق تحدید بوروکراسی و انتقال بار مالیات های عمده بر گردن مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ هستند. به علاوه، آن ها خواستار رفع فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق ایجاد موسسات اعتباراتی دولتی و وضع قوانینی علیه نزول خواران می باشند، تا از این راه برای آن ها و برای دهقانان این امکان حاصل شود که نه از سرمایه داران، بلکه از دولت مساعدت بگیرند. هم چنین، آن ها طالب استقرار روابط ملک داری بورژوازی در ده، از طریق حذف کامل فئودالیسم هستند. برای تحقق همه این ها، آنها به یک نظام حکومتی دمکراتیک، چه مشروطه و چه جمهوری، نظامی که به آن ها و دهقانان سیادت می دهد، احتیاج دارند. همینطور به یک نظام محلی دمکراتیک، که کنترل مستقیم املاک عمومی شهری و یک سری وظایفی را که فعلا توسط بوروکرات ها انجام می گیرند، به دست آن ها بسپارد.

هم چنین، برای جلوگیری از حاکمیت و افزایش سریع سرمایه، آن ها خواهان بخشا محدود شدن حق وراثت و بخشا انتقال

میزان هر چه بیشتری از کارها به دولت هستند. ولی، تا آنجا که به کارگران برمی‌گردد، یک نکته قبل از هر چیز روشن است، آن‌ها قرار است کمافی‌السابق مزدبگیر باقی بمانند. دمکرات‌های خرده بورژوا، برای کارگران آرزوی مزد بهتر و زندگی تضمین یافته‌تر دارند. آن‌ها امیدوارند، که بخشا از طریق ایجاد مشاغل دولتی و بخشا از طریق تدابیر خیرخواهانه چنین امکانی را فراهم آورند. خلاصه این که، آن‌ها امیدوارند کارگران را از طریق پرداخت صدقه کم و بیش پنهانی تطمیع نموده و با ایجاد شرایط موقتا قابل تحمل، توان انقلابی آن‌ها را درهم شکنند. مجموع این خواسته‌های دمکراتیک خرده بورژوائی، به هیچ وجه از طرف کلیه جناح‌های آن مطرح نمی‌شود، بلکه فقط افرادی از آن‌ها هستند که کلیت این مطالبات را به عنوان هدف مشخص خود بیان می‌دارند. این افراد و جناح‌ها، هر چه بیشتر به دنبال این اهداف حرکت کنند، به همان میزان آن‌ها را تبدیل به مطالبات ویژه خود می‌کنند و با گنجاندن این خواسته‌ها در برنامه حزبی خود تصور می‌کنند که دیگر بدین وسیله غائی‌ترین اهدافی را که می‌توان از یک انقلاب انتظار داشت، مطرح ساخته‌اند. این خواسته‌ها، اما به هیچ وجه نمی‌تواند حزب پرولتاریا را راضی کند. در حالی که خرده بورژوازی دمکرات، خواهان ختم هر چه سریعتر انقلاب از طریق برآوردن حداکثر خواسته‌های فوق‌الذکر است، منافع ما در این است (و خواست ما ایجاب می‌کند) که انقلاب را تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش ممتلک از دایره قدرت خارج نگردیده‌اند و قدرت دولتی هنوز به تسخیر طبقه کارگر در نیامده؛ تا زمانی که همکاری بین کارگران نه در یک کشور، بلکه در کلیه کشورهای جهان چنان رشد یافته باشد که رقابت فی مابین آنها پایان پذیرد؛ و تا زمانی که حداقل کلیه نیروهای مولد اصلی در دست پرولتاریا متمرکز نگردیده است؛ بی وقفه ادامه دهیم. مساله برای ما، صرفا تغییر در شکل مالکیت خصوصی، تخفیف تضادهای طبقاتی، و التیام جامعه کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محو طبقات، و بنیان گذاری یک جامعه نوین می‌باشد. در این هیچ شکی نیست، که خرده بورژوازی در جریان رشد انقلاب در آلمان موقتا نفوذ بیشتری کسب خواهد کرد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید، که پرولتاریا و به ویژه اتحادیه کمونیست‌ها چه موضعی را باید در مقابل دمکراسی خرده بورژوائی اتخاذ کند:

۱- در زمانی که بر پایه روابط حاکم، خرده بورژواهای دمکرات خود نیز تحت ستم قرار دارند؛

۲- در مبارزه انقلابی بعدی، که در پی آن وزنه آن‌ها سنگین تر خواهد شد؛

۳- در دوره بعد از این مبارزه، یعنی در مرحله سیادت آن‌ها بر طبقات ساقط شده و پرولتاریا؛

اولا: در این لحظه که خرده بورژوازی دمکرات در همه جا تحت ستم قرار دارد، عمدتا وحدت و توافق با پرولتاریا را موعظه می‌کند. آن‌ها با پیشنهاد همکاری با پرولتاریا، می‌کوشند تا یک حزب بزرگ اپوزیسیون به وجود آورند که طیف وسیعی از کلیه عقاید را در برگیرد. این، بدین معناست که آن‌ها می‌کوشند کارگران را در یک تشکیلات حزبی درگیر کنند، که در آن مواضع کلی سوسیال دمکراسی غالب است و به عنوان وسیله‌ای برای پوشاندن منافع ویژه آن‌ها و کنار زدن مطالبات مشخص پرولتاریا (تحت بهانه حفظ صلح) عمل می‌کند. یک چنین وحدتی، کاملا در جهت منافع آن‌ها و به زیان پرولتاریا خواهد بود. پرولتاریا، از این طریق، تمام مواضع مستقل خود را که با چنان بهای گزافی به دست آورده است، از کف خواهد داد و بار دیگر به زائده دمکراسی رسمی بورژوائی تنزل می‌یابد. این چنین وحدتی می‌بایستی قویا طرد گردد. کارگران، و به ویژه اتحادیه کمونیست‌ها، می‌باید بجای این که به مشوقان بی اختیار دمکرات‌های بورژوا تبدیل شوند، برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگران در دو سطح مخفی و علنی به موازات دمکرات‌های رسمی فعالیت کنند. آنها می‌باید هر حومه‌ای را به مرکز و کانونی برای سازمان‌های کارگری تبدیل کنند، که در آنها مواضع و منافع پرولتاریا، مستقل از تاثیرات بورژوائی، مورد بحث قرار می‌گیرند. این که چقدر بورژواهای دمکرات، وحدتی که در آن پرولتاریا با حقوق مساوی و مستقل در کنار آنها قرار داشته باشد را غیر جدی تلقی می‌کنند، می‌توان از مطالبات دمکرات‌های برسلاوا (Breslau) در ارگان‌شان، "نویه اودر تسایتونگ" (Neue

Oder-Zeitung)، فهمید که در آن سببانه به کارگرانی که بطور مستقل متشکل شده‌اند، حمله کرده و آن‌ها را

"سوسیالیست‌ها" می‌نامند. در وضعیت مبارزه علیه دشمن مشترک، اتحاد ویژه‌ای ضروری نیست. به مجرد این که مبارزه علیه چنین دشمنی لازم تشخیص داده شود، منافع جناح‌های درگیر بطور لحظه‌ای با یک دیگر انطباق می‌یابد. در آینده نیز به مانند گذشته، این پیوند لحظه‌ای به وجود خواهد آمد. بدیهی است که در برخوردهای خونینی که در پیش است،

مانند تمام موارد گذشته، عمدتاً این کارگران خواهند بود که با شهامت، عظم راسخ، و از خود گذشتگی، پیروزی را به دست خواهند آورد. در این مبارزه نیز چون گذشته، توده خرده بورژواها حتی الامکان مردد، نامصمم، و غیر فعال خواهند بود و سپس به مجرد قطعی شدن پیروزی تلاش خواهند کرد تا آن را به تسخیر خود در آورند. آن‌ها از کارگران برای به اصطلاح جلوگیری از زیاده روی خواهند خواست، که آرام گیرند و دوباره به سر کار خود بازگردند. سپس، به دنبال آن، دست کارگران را از دستاوردهای پیروزی قطع خواهند کرد. این در قدرت کارگران نیست، که از چنین عمل دمکرات‌های خرده بورژوا مطلقاً جلوگیری کنند، ولی این در قدرت آن‌هاست که مانع از آن شوند که خرده بورژوازی در مقابل پرولتاریای مسلح دست بالا را پیدا کند. و این در قدرت آن‌هاست، که بتوانند از همان ابتدا شروطی را بر خرده بورژوازی تحمیل کنند که در بطن خود زمینه اضمحلال حاکمیت حکومت آن‌ها را فراهم کرده و برکناری بعدی این حکومت توسط پرولتاریا را به نحو قابل ملاحظه‌ای تسهیل کند. مهم‌تر از هر چیز، کارگران چه در طول مبارزه و چه مستقیماً بعد از آن می‌باید تا آن جا که ممکن است تلاش‌های بورژوازی، برای خواباندن طوفان انقلاب، را خنثی کنند و دموکرات‌ها را مجبور سازند تا ادعاهای قهرآمیز کنونی خود را به مرحله اجرا گذارند. آن‌ها می‌باید برای این فعالیت کنند، که شور انقلابی بلافاصله بعد از پیروزی سرکوب نگردد، بلکه برعکس حتی المقدور برای مدت زمان مدیدتری زنده نگه داشته شود. نه فقط نباید با به اصطلاح زیاده‌روی‌ها مخالفت کرد، یعنی با موارد انتقام توده‌ای علیه افراد و یا ساختمان‌های دولتی منفور که با خاطرات تنفرآمیز تداعی می‌شوند، بلکه این موارد باید اغماض شده و رهبری آن‌ها بدست گرفته شود. هنگام مبارزه و پس از آن، کارگران می‌باید مطالبات خود را در مقابل خواسته‌های دمکرات‌های بورژوا قرار دهند. هر زمان که احتمال می‌رود دمکرات‌ها قدرت را به دست گیرند، آن‌ها می‌باید تضمیناتی برای خود مطالبه کنند. حتی در صورت لزوم، چنین تضمیناتی را باید به ضرب اعمال زور کسب کرد. بطور کلی، کارگران می‌باید حاکمین جدید را حتی الامکان به دادن همه نوع امتیاز و وعده مقید سازند و این بهترین راه برای وارد آوردن فشار بر آن‌هاست. کارگران باید به هر صورت، و تا آنجا که ممکن است، جلوی نشئه پیروزی و اشتیاق برای شرایط جدید که پس از هر جنگ پیروزمندانه خیابانی دست می‌دهد را از طریق ارزیابی واقع بینانه و خونسردانه خود از شرایط و با نشان دادن بی‌اعتمادی خود به دولت جدید بگیرند. آن‌ها باید یا به شکل کمیته‌های محلی و شوراهای محلی، و یا به صورت باشگاه‌های کارگری و کمیته‌های کارگری، دولت انقلابی کارگری خود را مقارن و در کنار دولت رسمی جدید به وجود آورند تا دولت بورژوا – دمکرات نه تنها بلافاصله از پشتیبانی کارگران محروم شود، بلکه مهم‌تر از آن احساس کند که به وسیله مراجعی که از پشتیبانی تمام توده‌های کارگری برخوردارند، تحت نظارت و مورد تهدید قرار گرفته است. در یک کلام: از اولین لحظه پیروزی و پس از آن، عدم اعتماد کارگران دیگر نباید علیه جناح ارتجاعی مغلوب هدف گیری شده، بلکه باید علیه متحد قبلی کارگران، یعنی علیه دمکرات‌های خرده بورژوا که می‌خواهند ثمره پیروزی مشترک را تنها برای خود در چنگ داشته باشند، نشانه گیری شود.

ثانیا: اما به خاطر این که بتوان با این جناح، که خیانت آن به کارگران از همان ساعات اول پیروزی آغاز می‌شود، به مقابله پرتوان و تهدید آمیز برخاست، کارگران را باید مسلح و متشکل کرد. تسلیح کارگران با تفنگ، توپ، فشنگ و مهمات جنگی را باید بی‌درنگ به اجرا در آورد و در مقابل احیاء دوباره میلیس شهری، که علیه کارگران سازمان داده می‌شود، مقاومت کرد. معهداً، در جایی که امکان این امر موجود نیست، کارگران باید سعی کنند که مستقلاً به عنوان گارد پرولتاریائی با فرماندهان و ستاد منتخب‌شان متشکل شوند و خود را نه تحت فرمان قدرت دولتی، بلکه تحت فرماندهی شورای محلی انقلابی، که به همت کارگران به وجود آمده است، قرار دهند. در هر جایی که کارگران در استخدام دولت هستند، باید خود را در قشون مخصوص خود با فرماندهان منتخب خود، و یا به مثابه بخشی از گارد پرولتاریائی، متشکل و مسلح کنند. کارگران تحت هیچ عنوانی نباید اجازه دهند، که سلاح‌ها و مهمات را از دست‌شان خارج کنند. هر تلاشی در جهت خلع سلاح کارگران، باید در صورت لزوم با اعمال زور عقیم شود. نکات اصلی که پرولتاریا و اتحادیه، باید در طول مدت و پس از قیامی که در پیش است، به خاطر بسپارند، بدین قرار است: انهدام نفوذ دمکرات‌های بورژوا در بین کارگران؛ سازماندهی فوری مستقل و مسلح کارگران؛ تحمیل شرایط هر چه سخت‌تر و آشتی‌ناپذیرتر بر حکومت موقت دمکراسی بورژوائی که بطور اجتناب‌ناپذیری بر سر کار خواهد آمد.

ثالثاً: دولت جدید به مجرد این که خود را تا حدودی تثبیت کند، مبارزه‌اش علیه کارگران را آغاز خواهد کرد. در این موقع، به خاطر این که کارگران بتوانند با خرده بورژوازی دمکرات قویا مقابله کنند، قبل از هر چیز لازم است آن‌ها مستقلاً در مجامعی متشکل و متمرکز شوند. کمیته مرکزی، به مجرد این که دولت موجود سرنگون شود در اسرع وقت به آلمان آمده و در کنگره‌ای که برگزار می‌کند پیشنهادات لازم را برای ایجاد تمرکز مجامع کارگری تحت رهبری که در راس جنبش قرار دارد، مطرح خواهد کرد. سازماندهی سریع کلوب‌های کارگری در حداقل یک مجمع ایالتی، یکی از مهم‌ترین نکات برای تقویت و رشد حزب کارگری است. نتیجه بلاواسطه واژگونی دولت موجود، انتخاب نمایندگان در سطح کشوری خواهد بود. در اینجا پرولتاریا باید به نکات زیر توجه کند:

۱- تحت هیچ عنوانی اجازه ندهد که هیچ گروه از کارگران به وسیله دسائس قانونی مقامات محلی یا کمیسرهای حکومت از دادن رای محروم گردند؛

۲- در همه جا، کاندیداهای کارگران که حتی الامکان باید از اعضای اتحادیه باشند، در مقابل کاندیداهای دمکرات‌های خرده بورژوا قرار گیرند و با تمام وسایل ممکن برای انتخاب شدن آنها کوشش شود. حتی در نقاطی که امکان انتخاب آنها به هیچ وجه موجود نیست، کارگران باید کاندیداهای خودشان را تعیین کنند، استقلال خود را حفظ کرده، نیروهای خود را محاسبه کنند، و موضع انقلابی خود و مشی حزب را به میان مردم برند. در رابطه با این مساله، آن‌ها نباید به خود اجازه دهند که عبارات دمکرات‌ها فریب‌شان دهد. برای نمونه، این گونه ادعاها که فعالیت مستقل کارگران، حزب دمکرات را دچار انشعاب خواهد کرد و نتیجتاً امکان پیروزی برای ارتجاع را فراهم خواهد ساخت. هدف نهائی تمامی این گونه عبارات، همیشه، فریفتن پرولتاریا است. بطور یقین، پیشروی‌ای که حزب پرولتاریا از طریق فعالیت مستقل خود خواهد داشت، بی نهایت مهم‌تر از زیانی است که از وجود چند نفر ارتجاعی در نهادهای نمایندگی متحمل می‌گردد. اگر دمکرات‌ها از همان ابتدا بطور مصمم و قهرآمیز علیه ارتجاع عمل کنند، آنگاه نفوذ ارتجاع در انتخابات از ابتدا منهدم خواهد شد.

اولین نکته‌ای که دمکرات‌های بورژوا بر سر آن با کارگران اختلاف پیدا خواهند کرد، مساله الغاء فئودالیسم خواهد بود. مطالبه خرده بورژوازی در این شرایط همانند مطالبه آن در نخستین انقلاب فرانسه این خواهد بود، که اراضی فئودالی بطور رایگان به دهقانان به عنوان ثروت آزاد واگذار شود. به عبارت دیگر، خرده بورژوازی می‌خواهد پرولتاریای روستا در وضعیت سابق خود نگاه داشته شود و یک طبقه خرده بورژوازی دهقانی به وجود آید که همان روال فقر و بدهکاری را طی کند، که دهقانان فرانسه هنوز هم در حال پیمایش آن هستند. کارگران باید به خاطر منافع پرولتاریای روستا و منافع خویش، با این طرح مخالفت ورزند. آن‌ها باید بخواهند، که املاک ضبط شده فئودالی در مالکیت دولت باقی مانده و به مزارع مشترک کارگران بدل گردند، که از تمام مزایای زراعت بزرگ برخوردار هستند و بر روی آن‌ها کشت و زرع بطور جمعی صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، اصل مالکیت اشتراکی، در میان روابط لرزان مالکیت بورژوائی ریشه استوار خواهد گرفت. کارگران باید همان طوری که دمکرات‌ها با دهقانان هم داستان می‌شوند، با کارگران روستا متحد گردند. به علاوه، دمکرات‌ها یا مستقیماً برای استقرار یک جمهوری فدرال فعالیت خواهند کرد و یا اگر در موقعیتی باشند که نتوانند از ایجاد یک جمهوری یک پارچه و تفکیک ناپذیر طفره روند، حداقل سعی خواهند کرد که با طرح هر چه بیشتر استقلال داخلی برای شهرها و استان‌ها، حکومت مرکزی را تضعیف کنند. کارگران در مخالفت با این طرح، نه تنها باید برای جمهوری یک پارچه و تفکیک ناپذیر آلمان، بلکه هم چنین باید در درون این جمهوری به خاطر تمرکز یافتن هر چه قاطعانه‌تر قدرت در دست نیروهای دولتی تلاش ورزند. آنها نباید بگذارند که سخنان دمکرات‌ها درباره آزادی برای محلات، خودگردانی، و غیره گمراهشان کند. در کشوری چون آلمان که آن همه بقایای قرون وسطی‌ائی باید ملغی گردد، در سرزمینی که آن همه خودسری در مناطق و استان‌ها باید از بین برده شود، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که هر ده، هر شهر، و هر استانی، مانع جدیدی در برابر فعالیت انقلابی باشد. فعالیت که تنها از طریق یک مرکزیت می‌تواند قدرت کامل خود را به دست گیرد. نباید اجازه داد، که وضعیت موجود مجدداً احیاء گردد، وضعیتی که در آن مردم آلمان در هر شهر و هر استان، به خاطر اجرای یک برنامه مشترک بطور جداگانه مبارزه کنند. به طریق اولی، تداوم مالکیت همبائی ناپیستی تحمل گردد، مالکیتی که شکل آن بسیار عقب افتاده‌تر از مالکیت خصوصی معاصر بوده و

در همه جا اکنون در حال انحطاط و تبدیل الزامی به مالکیت خصوصی می باشد. مالکیتی که منشاء تخصصات بین محلات غنی و فقیر است. همچنین، نباید اجازه داد که قوانین مدنی محلی، با دسائس خود علیه کارگران، در جوار قوانین عمومی مدنی کشوری تحت عنوان به اصطلاح قوانین آزاد محلی به وجود خود ادامه دهند. در حال حاضر، وظیفه یک حزب واقعا انقلابی این است که به مرکزیت کامل، مانند فرانسه در ۱۷۹۳، تحقق بخشد. (۱۵)

ما تا به اینجا دیدیم، که دمکرات ها چگونه در جنبش انقلابی آتی به قدرت خواهند رسید و چطور مجبور خواهند بود، که اقداماتی کم و بیش سوسیالیستی پیشنهاد کنند. سنوال خواهد شد، که کارگران چگونه پیشنهاداتی را باید مطرح سازند. البته، در آغاز جنبش، کارگران قادر نخواهند بود که هیچ گونه اقدام بلاواسطه کمونیستی را پیشنهاد نمایند. معهدا می توانند:

۱- دمکرات ها را مجبور کنند تا در عرصه های هر چه بیشتری از نظام اجتماعی کنونی دخالت کنند، روال عادی این نظام را مختل کنند، اصول خود را فدا کرده و بخش هر بیشتری از نیروهای مولده، وسائط حمل و نقل، معادن، کارخانجات، و راه های آهن را در دست دولت متمرکز کنند؛

۲- آن ها باید پیشنهادات دمکرات ها را، که از جانب خود آن ها در هر صورت نه به شیوه انقلابی، بلکه صرفا رفرمیستی انجام خواهند شد، تا حد ممکن کش دهند و آن ها را به تعرض مستقیم علیه مالکیت خصوصی تبدیل کنند. فی المثل، اگر خرده بورژوازی خریدن راه آهن و کارخانجات را پیشنهاد کند، آن وقت کارگران باید بخواهند که این راه آهن و کارخانجات، که املاک ارتجاعیون هستند، بدون هیچ گونه غرامتی به تملک دولت درآیند. اگر دمکرات ها مالیات متناسب را پیشنهاد کنند، کارگران باید خواستار مالیات تصاعدی باشند. اگر دمکرات ها خودشان مالیات بر درآمد تصاعدی ملایمی را مطرح سازند، آنگاه کارگران باید بر وضع مالیات تصاعدی پافشاری کنند که میزان نرخ آن چنان سرسام آور است که سرمایه بزرگ را به سرعت داغان می کند. اگر دمکرات ها خواستار تنظیم بدهکاری های دولت شوند، آنگاه کارگران باید طالب ورشکستگی دولت شوند. بنابراین، مطالبات کارگران در همه جا بستگی به امتیازات و اقداماتی خواهد داشت، که دمکرات ها مطرح می کنند؛

اگر کارگران آلمان بدون گذار کامل از یک پروسه رشد طولانی انقلابی قادر به گرفتن قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خودشان نیستند، حداقل این بار بطور مسلم می دانند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مقارن با پیروزی بلاواسطه طبقه شان در فرانسه خواهد بود و تا حد زیادی به وسیله آن تسریع خواهد گشت. ولی، آن ها باید با درک روشنی از منافع طبقاتی خود، با اتخاذ هر چه سریع تر موضع مستقل حزبی خود، و با بستن راه عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دمکرات، مبنی بر عدم نیاز به تشکیلات مستقل حزبی پرولتاریا، بخش عظیمی از پیروزی نهائی شان را خود به سرانجام برسانند. ندای جنگ آن ها باید این باشد: "انقلاب مداوم".

لندن، مارس ۱۸۵۰

مارکس - انگلس

کلیات آثار مارکس - انگلس، به انگلیسی، جلد ۱۰، صفحات ۲۷۷-۲۸۷

\* \* \*

### سازمان جهانی کمونیست های انقلابی (۱۶)

**ماده ۱:** هدف این سازمان سرنگونی کلیه طبقات دارا و به انقیاد در آوردن آن ها تحت دیکتاتوری پرولتاریا است. این هدف از طریق تداوم انقلاب تا زمان تحقق کمونیسم، که آخرین شکل سازمان یابی خانواده بشری است، تحقق می پذیرد؛

**ماده ۲:** سازمان برای تحقق این هدف، روابط همبستگی میان تمام فراکسیون های حزب کمونیست انقلابی به وجود می آورد و این همبستگی با اتکاء به اصل اخوت جمهوریخواهی تمام حدود و ثغور ملی را از میان خواهند برد؛

**ماده ۳:** کمیته موسس سازمان به عنوان کمیته مرکزی محسوب می شود و هر جا که ضرورت کار اقتضاء کند، کمیته هائی ایجاد خواهد کرد که با آن در ارتباط خواهند بود؛

**ماده ۴:** تعداد اعضای سازمان غیر محدود است، ولی هیچ کس نمی تواند به عضویت آن پذیرفته شود مگر آن که به

اتفاق آرا پذیرفته گردد. البته رای گیری به هیچ وجه نباید مخفی باشد؛

**ماده ۵:** تمام اعضای سازمان سوگند می‌خورند، که ماده اول اساسنامه را بدون قید و شرط مراعات کنند. هر گونه تغییری که احتمالاً موجب تضعیف نظریات بیان شده در ماده اول گردد، موجب منتفی شدن تعهدات اعضای سازمان خواهد گشت؛

**ماده ۶:** کلیه تصمیمات انجمن باید به تصویب دو سوم اعضاء برسد؛

ژ. ویدیل – اگوست ویلیش – ج. جولیان هرنی، آدم – ک. مارکس – ف. انگلس

کلیات آثار مارکس – انگلس، به انگلیسی، جلد ۱۰، صفحات ۶۱۴-۶۱۵

\* \* \*